



سال دوم - شماره ۴۷
سه شنبه ۲۵ شهریورماه ۱۳۵۹
بها ۲۰ ریال

رهائی

در این شماره :

• چرا شیخ علیخان نمی بخشد؟

در آستانه آزادی گروگانها

• پیام به دانشجویان و دانش آموزان

• "عدل"، جمهوری اسلامی

در حاشیه دادگاه سینما رکس

• کردستان

هجوم رژیم، اوضاع جنبش مقاومت و چشم انداز آینده

• چند پاسخ ...

• اقلیتهای مذهبی

شهروندان درجه دوم؟

چرا شیخ علیخان نمی بخشد؟

در آستانه آزادی گروگانها

ادموند مانسکی پیام معنی داری حول مسئله گروگانها برای رژیم ایران میفرستد و این بار امام امت قبل از اینکه آقایان بنی صدر و بهشتی مجال جوابگوئی داشته باشند، جواب این پیام را خطاب به "زائرین بیت الحرام" میدهد و شروط ایران را برای حل مسئله گروگانها مطرح میکند. این شروط عبارتند از:

- ۱- آزاد کردن دارائیهای ایران
- ۲- دادن تضمین توسط آمریکا مبنی بر عدم مداخله سیاسی و نظامی در ایران
- ۳- نداشتن هیچگونه ادعایی برای ایران
- ۴- پس دادن دارائیهای شاه

نکات اول تا سوم، نکات حل شده و جزء پیشنهادات آمریکاست نیز هست. نکته چهارم بسیار پیچیده و لایزال مذاکره است چون اساساً "دارائیهای کلان" اساساً در کشورهای مختلف است و با و آمریکا تحت اسمهای مختلف و در فرمهای گوناگون است. صورت سرمایه گذاری و سیردهای بانکی و با صورت سرمایه های راخذ بخش شده و تعیین اینکه جقدر از آن در آمریکا است بسیار مشکل خواهد بود. وانگهی این نیز ماله مهمی برای دولت آمریکا نخواهد بود و به نظر ما طی مذاکرات آتی قابل حل است. عبارت دیگر آنچه از من پیام خمینی هویدا است عقب نشینی از ادعاهای گذشته و قبول شکل تعدیل یافته، پیشنهادات آمریکا میباشد. در این پیام به مسئله اصلی که ماهها نوده ها به حول آن بسیج شده و فریب داده شدند، یعنی مسئله مداخلات گذشته آمریکا در ایران (نقش آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد و اساساً "۳۵ سال خیانت و غارت در ایران) هیچ اشاره ای نشده و حتی به مسئله معروف "معذرت خواهی" و "اقرار به خطاهای گذشته" نیز، که آنهمه حول آن سروصدا بسیار شده هیچ برخوردی نمیشود و به مردم توضیح داده نمیشود که بالاخره آنهمه جا روجناحال، آنهمه راهپیمائی و شعار، آنهمه شاخ و شانه کشیدن با بر سر چه بود و در واقع در عمل چه مبارزه ای علیه امپریالیسم آمریکا صورت گرفت.

بهر حال پیام رسمی ماسکی و جواب غیر رسمی آنکه قطعاً پیرو تعدادی پیام غیر رسمی و جواب رسمی صورت گرفته است در ظاهر بسیار واکنشهای مختلفی رو برود. کارتر مراتب خوش بینی بسیار خود را اظهار داشت. لیبرالهای وطنی نفسی آسوده کشیدند، اما واکنش آقای هاشمی رفسنجانی و حزب جمهوری اسلامی نشان داد که سهم بیشتری در حل این ماجرا میخواهند. توضیح آنکه در روز بعد از جواب امام، هاشمی رفسنجانی رسماً در مجلس گفت که شروط میا (ما کیست؟) بیش از شروطی است که امام بیان فرموده اند. البته توضیحات ایشان و همپالگیهایشان این بود که امام صرفاً نکاتی را فرموده اند و منظور این نبوده که همه نکات را بیان فرمایند. عبارت دیگری میا خواسته ایم باقی نکات را بیان فرمایند.

یا ایشان سهوا بیان فرموده اند (که در این صورت امام به کم حافظه گی متهم میشود) یا عمداً بیان فرموده اند (که آیا این بمعنای ابراز اختلاف با امام امت است و بهیچوجه قابل قبول نیست) بهر حال این سه شق مورد نظر نیست، میماند شق چهارم و آن اینکه اساساً نکته ای نیست که امام بیان فرموده باشند ولی ما بدلائلی میخواهیم فعلاً چنین وانمود شود. چرا؟ داستانی است که میگویند شاه میبخشد و شیخ علیخان نمیبخشد. بی آنکه خدایناکرده قصد تشبیه داشته باشیم باید دانستیم که نقش آقای رفسنجانی و حزب ایشان نیز در اینجانب نقش شیخ علیخان است. و همه میدانیم که شیخ علیخان چه میخواهد. یک که نمیدانم صافی برای کلاه خود. در اصل ما چرا دعوائی نیست. حزب جمهوری اسلامی در یکسال اخیر در عرصه سیاست داخلی سروری کامل توجهی داشته و قوای قضائیه و مقننه و تمام اندازه زیادی اجرائیه را بدست گرفته است و این البته علاوه بر در دست داشتن قدرتهایی است که در این سه رکن نمیگنجد (ما بدو چهار سال زندگی، بنیاد دهنده تفکیر، سپاه پاسداران، کمیته ها و از همه مهمتر رسید احمد آقا). اما این قدرت داخلی تاکنون بدلائل مختلف شناسائی بین المللی مورد نظر را بدنبال نداشته است، و این برای حزب جمهوری اسلامی غیر قابل تحمل است. حتی برای مثال وزارت خارجه که جنبه سمبولیک از نقطه نظر مراودات بین المللی دارد همواره در دست رقبای این حزب بوده است. آقایان کریم سنجابی، ابراهیم یزدی، ابوالحسن بنی صدر، صادق قطب زاده و بالاخره قیافه کشف نشده کابینه آینده (یادمان باشد که آقای بنی صدر رسماً "این قیافه را در میان دوستان خود جستجو میکند). تثبیت قدرت در سیاست خارجی همواره مدنظر حزب جمهوری اسلامی بوده است زیرا میدانسته قدرت داخلی بدون شناسائی بین المللی مثل عقدی عروسی است در جریان گروگانگیری، این حزب فرصت طلایی را بدست آورد، وضع رقیب را از نظر داخلی تضعیف کرد، وضع خود را از همین نظر تثبیت نمود، وضع رقیب را از نظر خارجی تضعیف کرد ولی نتوانست طرف چهارم معادله و مجهولی را معین کند. وضع او از نظر خارجی تثبیت نشده باقی ماند. قدرتهای کوچک و بزرگ خارجی، با همه سنگینی اهرم قدرتی که در دست داشت - گروگانها - باز هم آنرا فقط در حد شیخ علیخان برسمیت شناختند.

و امروز که حل مسئله گروگانها با حدت بیشتری مطرح است، حزب در مقابل این مخمصه قرار دارد که میدانند ادامه گروگانگیری بنفعش نیست چون زیانهای اقتصادی که تابحال از این امر متوجه ایران شده مستقیماً برگرد به حزب فشار آورده

پیام به:

دانشجویان و دانش آموزان در آستانه سال تحصیلی

گامی سازنده بجلو برداشت و کیفیت، شکل و محتوای مبارز خود را ارتقاء داده و دامنه مبارزات خود را از محدوده دانشگاه ها خارج کرده و تظاهرات موضعی خیابانی را سازمان داد.

در طول سالهای ۵۷ - ۵۸ دانشگاه به یکی از مهمترین سنگرهای مبارزه علیه رژیم پلیسی - نظامی شاه خائن تبدیل شد. همزمان با اعتلای جنبش دانشجویی در ایران، جنبش دانشجویان ایرانی خارج از کشور نیز گام مهمی در افشای رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و حمایت همه جانبه از نیروهای مترقی و مبارز برداشت. در سال ۵۶ نخستین جلوه های اعتراض و خشم توده های نمودار گردید. دانشجویان پیشگامان این مبارزه ی خونین بودند. زحمتکشان برای نخستین بار همراه با دانشجویان به تکرار شعار "زحمتکشان بدانید شاه شما خائن است" پرداختند. در جریان قیام بهمن ماه دانشگاه بیکی از پایگاه های مبارز مردم تبدیل شد. راهپای توده های مردم به دانشگاه پیوند انقلابی دانشجویان مترقی و مردم را افزایش داد. شعار "دانشگاه سنگر آزادگان" بازتاب برداشت و خواست مردم از دانشجویان و دانشگاه بود. خاطره ی بازگشایی دانشگاه توسط مردم مبارز ما و تجمع هر روزه ی آنها در دانشگاه و شرکت زحمتکشان و کارگران در بحثهای جمعی جاودانی است.

اما در جریان قیام، نیروی تازه نفس دیگری نیز پا برعرصه مبارزه گذاشت. نیروی میلیونی که در کوره گداخته مبارزات خلق زحمتکش ما شکفته شد و به گل نشست با طراوت و تازگی خود شکل اعتراضات توده های را درگرسون ساخت. جنبش دانش آموزی از مهر ماه ۵۷ اولین حرکات نوین خود را آغاز کرد. مدارس خود بگانون گرم مبارزه تبدیل شدند. کیفیت جنبش دانش آموزی قدم بقدیم در راستای تلاش خود در پیوند با خواستهای زحمتکشان ارتقاء می یافت تا بدانجا که توانست مقام خود را در پهنه ی جنبش توده های تثبیت کند. اکنون دیگر همه ی نیروهای انقلابی بر جنبش دانش آموزی تکیه می کردند. هراس رژیم شاه نیز از جنبش دانش آموزی در ایجاد فاجعه ی سیزده آبان انعکاس یافت. از آنجا که هر اقدام رژیم شاه در جریان قیام بعکس خود تبدیل میشد، سسته شدن مدارس اینبار دانش آموزان را همراه با توده های مردم به خیابانها کشاند و نشان داد که این

کودتای ضد خلقی ۲۸ مرداد ۳۲ و سرکوب پلیسی - نظامی پس از آن نخستین حرکت های جدی جنبش دانشجویی ایران را شیدا مورد تهدید قرار داد. رژیم دست به ترمیم و احیای حاکمیت خود که در جریان جنبش ملی کردن نفت به مخاطره افتاده بود زد و بویژه در سالهای ۳۶-۳۲ با یورش ضد انقلابی به کلیه احزاب و سازمانهای مخالف و اتحادیه های کارگری و همچنین حمله به دژ های مقاومت نظیر دانشگاه ها در جهت تثبیت سلطه ی سرمایه داری گام برداشت. اما از سوی دیگر علیه دیکتاتوری شاه و حاکمیت امپریالیسم مبارزه ای صورت میگرفت که دانشگاه نیز در مقابله با سرکوب افزایش یافته در این مبارزه سهیم بوده و مقاومت سازنده ای را سازمان داد. هر چند در این سالها مبارزه ی کارگران و زحمتکشان و همچنین جنبش دانشجویی به علت ضربات ناشی از کودتا، خیانت و ورشکستگی سیاسی سازمانی دارو دسته ی خائن کمیت های مرکزی حزب توده، و سیاست تسلیم طلبانه ی جبهه ی ملی و شرکاء دچار ضعف و بی برنامه گی و ناتوانایی های ناشی از سازمان نیافتگی و شکست بود اما بهر رو هسته های مقاومت در همه جا شکل میگرفت.

همراه با تشدید بحران اقتصادی - سیاسی و ضعف حاکمیت رژیم در سالهای ۴۲-۳۹ جنبش دانشجویی نیز همزمان و همراه با اوجگیری جنبش کارگران و زحمتکشان نقش مهمی در مبارزات آنها ایفا کرد. اما اینبار به علت دنباله روی نیروهای سوسیالیستی از بورژوازی سازشکار جنبش دانشجویی نتوانست گامهای موفق در جهت اعتلا جنبش عمومی مردم بر دارد.

پس از اصلاحات ارضی و استقرار نهایی مناسبات سرمایه داری در ایران، صف بندی طبقاتی جامعه و محتوای و شکل جنبش دانشجویی نیز دگرگون شد. در سالهای دیکتاتوری شاه، دانشگاه سنگر مقاومت و مبارزه و پرچمدار دموکراسی بود. اعتصابات و تظاهرات دانشجویی حتی در مراحل پیشیانی توده های زحمتکش را بدست آورد. جنبش دانشجویی توانست با طرح شعارهای مردمی با خواسته های مردم زحمتکش پیوند برقرار کند (نظیر شرکت در اعتراض همگانی علیه گرانی بلیط اتوبوسهای شرکت واحد در سال ۴۸). اما از سالهای ۴۹ به بعد و با اوجگیری مبارزه ی مسلحانه و منزوی شدن نیروهای سازشکار و فرصت طلب جنبش دانشجویی نیز

نیروی رها شده حتی می‌تواند خود را در کوچه پس‌کوچه‌های شهر، بهنگام چسباندن اعلامیه و شب‌نامه‌ها، بهنگام درست کردن کوکتل مولوتف، بهنگام مقاومت در مقابل یسوز فاشیستی نظامیان شاه، و بهنگام فتح پادگانها سازمان دهد. قیام، رزمندگی دانش‌آموزان را بمحک آزمایش گذاشت و حقا که آنان چه سرافراز از این تجربه بیرون آمدند.

پس از قیام ائتلاف نامقدس و شکننده بورژوازی ناتوان و خرده‌بورژوازی سنتی بازسازی و ترمیم نظام سرمایه‌داری و ادامه‌ی ستم طبقاتی را هدف‌گیری کرد. حاکمیت جدید بخوبی میدانست که برای تحقق اهداف خود باید بر جنبش انقلابی توده‌ها مهار زند. پس بی‌درنگ به عوام‌فریبی و سرکوب توانا دست یازید.

جنبش دانشجویی و دانش‌آموزی نیز همانند بخشهای دیگر جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک مردم ایران از همان واپسین روزهای بعد از قیام مورد تهاجم هیات‌حاکمیهی ارتجاعی ایران قرار گرفت. یسوز خاطره‌ی حادثه‌ی شهدای ۱۳ آبان در اذهان مردم زنده بود که هیات‌حاکمه تعرض به دامن‌های خویش را به دانشگاه‌ها و مدارس آغاز کرد. امکانات فعالیت سیاسی و تحمیل سیاسی محدود گردید و زمزمه‌ی انحلال شوراهای دانشگاهیان آغازید گرفت. اما خصوصیات ویژه‌ی روزهای بعد از قیام که عمده‌ترین آن ضعف دولت موقت و آزادیهای به دست آمده پس از قیام بود به رژیم اجازه‌نمیداد که حملات را نسبت به دانشگاه و مدارس آشکارا سازمان دهد، و حتی در ابتدا منکر وجود حملات چماقداران حزب‌اللهی به تجمعات سیاسی در دانشگاه‌ها میشد و از چگونگی تشکّل یافتن این دستجات اظهار بی‌اطلاعی مینمود! و آنچه که نیز بعنوان ممنوعیت فعالیت سیاسی در مدارس از زبان مسئولین دولتی گفته میشد نه جزء برنامه‌ی رژیم بلکه جزء اشتباهات مشخص آنان قلمداد میگردد.

اما حرکات بعدی رژیم نشان داد که براه انداختن دستجات چماقداران حزب‌اللهی که رژیم ظاهرا از سر نسخ آنان مطلع نبود و شکوهی مسئولین وزارت آموزش و پرورش در مورد تداخل برنامه‌های آموزشی و فعالیت‌های سیاسی!! نه راه و روش‌های اتخاذ شده از جانب این یا آن فرد مسئول هیات‌حاکمه و یا حتی جناح‌های مختلف آن بلکه سیاست واقعی رژیم در مورد جنبش دانشجویی و دانش‌آموزی است. رژیم حاکم که خود بعنوان شمره‌ی ائتلاف نامقدس بورژوازی و خرده‌بورژوازی بقدرت خزیده بود میدانست که تنها راه ادامه‌ی حیاتش سرکوبی تمامی آن بخش‌هایی از

جنبش است که خواستشان محدود به تغییر موری رژیم از سلطنت استبدادی به جمهوری اسلامی نیست. رژیم میدانست که نه تنها باید زمینه‌سازی سرکوب جنبش‌های مردم‌سی و از جمله جنبش کارگری بپردازد، بلکه باید آنچه برای او در لحظه خطر محسوب میشد را در نطفه خفه نماید. یکی از مهمترین خطرات بالفعل، جنبش پرتوان دانشجویی و دانش‌آموزی بود.

نقش مهم دانشجویان در سالهای ترور و خفقان و علی‌الخصوص نقش ویژه‌ی دانشگاهیان، معلمان و دانش‌آموزان در تداوم و تعمیق بخشیدن جنبش توده‌ای اخیر به رژیم جمهوری اسلامی آموخته بود که باید این بخش فعال و پرشور جنبش مردم را آماج شدیدترین حملات ممکنه قرار دهد. حملات مکرر و با شان به تجمعات سیاسی در دانشگاه‌ها، تهاجم ددمنشانه‌ی آنان بدفاتر سازمانها و گروه‌ها در دانشگاه‌ها و مدارس و علم کردن انجمنها و گروه‌های فرمایشی در دانشگاه‌ها و مدارس، اخراج و تفتیش دانشجویان، استادان معلمان و دانش‌آموزان مترقی از مراکز علمی و بالاخره انقلاب پر شکوه! فرهنگی حلقه‌های بهم پیوسته‌ی سیاست رزق در مورد دانشگاه‌ها و مدارس بوده است.

هر چند جناح‌های مختلف حاکم، هر یک بفرایند سر موقعیت خاص اجتماعی و مناقعی که این موقعیت اجتماعی آنها الزام آور مینماید شیوه‌ها و عملکردهای خاصی را در سرکوب جنبش دانشجویی و دانش‌آموزی پیشنهاد مینمودند ولی عملا و در هنگام مقابله‌ی رو در روئی با جنبش دانشجویی و دانش‌آموزی سیاست واحدی را اتخاذ مینمودند. سیاسی که محور اساسی آن سرکوب تمامی دست‌آوردهای قیام بود. خرد بورژوازی حاکم نه تنها با آزادیهای دمکراتیک عناد میورزید و در این راستا وجود دانشگاه‌ها و مدارس را که در آن آزادی نسبی فعالیت سیاسی وجود داشت مانعی برای ایجاد یک دیکتاتوری فاشیستی و مذهبی میدانست بلکه اساسا با علم و تکنولوژی و هر آنچه که راه ترقی و تکامل را هموار مینمود خصوصت میورزید. آخوندیسم که حاکمیتش در گرو جهل توده‌ها است نمیتوانست و نمیتواند وجود مراکز را تحمل نماید که در آنجا علیرغم تمام کاستیهای سیستم آموزشی - علم و اندیشه در جریان است. و از اینرو با تمام قوا بر آن بوده و هست که با نابود کردن و محدود نمودن اینگونه مراکز راه را برای ادامه‌ی حکومت چهار خویش استوار سازد. بورژوازی، متحد دیگر هیات‌حاکمه نیز علیرغم آنکه بوجود چنین مراکز برای تربیت تکنسین و کادرهای علمی و به خدمت گرفتن آنان در بازسازی نظام تولیدی سرمایه‌داری احتیاج مبرم دارد ولی وجود "مزاحمین چپ" در دانشگاه‌ها و مدارس بقدری برای او دردناک است که حتی به ضرر منافع مرحله‌ای خود به آن تن در میدهد، و رئیس جمهور محبوبش را در رأس سپاه جهل و تاریکی بمیدان اعزام میدارد و با عبور از روی جنازه‌های شهیدان شهریورماه بالاخره به "پیروزی" دست می‌یابد و دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی را به تعطیل میکشاند.

توضیح

از آنجا که مقاله "سیر مشروعه طلبی در ایران" بیش از آنچه که پیش بینی میشد، طولانی خواهد بود، هیئت تحریریه تصمیم گرفت به چاپ بخش‌های دیگر این مقاله در رها‌های ادامه‌نده و مجموعه آنرا در آینده نزدیک بصورت کتاب منتشر نماید.

رژیم هنوز از براه انداختن مضحک "انقلاب فرهنگی" و اعدام و کشتارهای دسته جمعی دانشجویان انقلابی فارغ نشده بود که به زمره های گذشته اش پیرامون ممنوعیت فعالیت سیاسی در مدارس جنبه ی قانونی بخشید. نه تنها رسماً فعالیت سیاسی دانش آموزان و معلمان را در مدارس ممنوع اعلام کرد بلکه با برقراری سیستم تفتیش عقاید و حتی اخیراً اعلام تفتیش بدنی در مدخل مدارس نشان داد که تا چه حد از امکان نفع یابی مجدد جنبش دانش آموزی وحشت دارد و آماده است که با دست زدن به عقب مانده ترین شیوه های ممکن از بسط و گسترش جنبش دانش آموزی جلوگیری کند.

در حقیقت ادامه ی شدت یافتن بحران سیاسی و اقتصادی حاکم که جنبه های مختلف آن با شدت یابی تظاهرات درونی هیات حاکمه و آشکارتر شدن ناتوانی هیات حاکمه در حائل ابتدائی ترین مسائل اجتماعی و رشد روزافزون ناراضگی عمومی است، رژیم درمانده و مستأمل جمهوری اسلامی ایران را وادار کرده است که نسبت به آنچه به گونه ای سیادتش را مورد تعرض قرار میدهد به ددمنشانه ترین روشهای ممکن رفتار کند و در این راه از هیچ چیز هراسی بدل راه نخواهد داد. و چه بسا که بدنبال بسته شدن دانشگاهها، بسا آغاز سال تحصیلی جدید رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی مدارس را نیز صحنه ی ترکانازی "انقلابیون" بی فرهنگش بکند. اما بدون شک همچنانکه با بسته شدن دانشگاهها، جنبش دانشجویی از پای نایستاد، جنبش دانش آموزی نیز در صورت واقعیت یافتن تهدیدهای هیات حاکمه مبنی بر تعطیل مدارس بدلیل فعالیت سیاسی دانش آموزان، همچنان به فعالیت خویش ادامه خواهد داد.

اکنون در شرایط پیچیده ی جامعه، جنبش دانشجویی - دانش آموزی با مسائل و وظایف گوناگونی روبرو است. از یکسو وجود جو اختناق در سراسر کشور، مبارزه علیه کوش رژیم را در استقرار دیکتاتوری در قالب ولایت فقیه - بمشابهی یکی از وظایف میرم دانشجویی - دانش آموزی بعنوان یک جنبش دموکراتیک مطرح میسازد و از سوی دیگر و با آگاهی بر این امر که دموکراتیسم پیگیر جدا از جنبش سوسیالیستی چیزی جز برهوت سرگشتگی و دنباله روی نخواهد بود، پیوند میان جنبش دانشجویی - دانش آموزی با جنبش سوسیالیستی، پیوند میان مبارزه ی دموکراتیک و ضد امپریالیستی با مبارزه ی ضد سرمایه داری کارگران و

زحمتکشان اصلی ترین وظیفه ی جنبش دانشجویی در مرحله ی کنونی جنبش کمونیستی است. اما جنبش دانش آموزی و دانشجویی برای سازماندهی این دو نوع مبارزه ی خود نیاز به فراهم آوردن ابزارهای ویژه ای دارد. تجربه ی بیش از یکسال جنبش دانش آموزی - دانشجویی نشان میدهد که این دو جنبش (که در عین حال در پیوند نزدیکی با یکدیگر نیز قرار دارند) چه در سطح کلی و دموکراتیک و چه در راسته ی نیروهای سیاسی دچار ضعفهای عمده ای است که عموماً ناشی از سکتاریسم حاکم بر جنبش چپ و کیفیت رابطه ی نیروهای گوناگون دانشجویی با سازمانهای مادر است. عبارت بهتر پراکندگی نیروهای دانشجویی - دانش آموزی، دنباله روی تمکین آمیز بعضی از گروههای دانشجویی - دانش آموزی از سازمانهای مادر، و فقدان هر نوع برنامه ی مشخص حداقل برای اتحاد عمل نیروهای چپ در مدارس و دانشگاهها و دروغ که گاه بروز اشتباهات مطبعت گرایانه و موقتی همراه با تشدید شرایط خفقان، جنبش دانشجویی - دانش آموزی را به تحلیل خواهد برد. بنابراین گام اول برای از بین بردن ضعفهای یاد شده طرح مسأله ی اتحاد عمل در مرحله ی مبارزه ی کنونی است که میتواند حول محور بازگشایی دانشگاهها و آزادی فعالیت سیاسی در مدارس صورت گیرد.

بار دیگر تاکید میکنیم که در مرحله ی کنونی مبارزه، اتحاد نیروهای انقلابی حول برنامه و اهداف مشخص باید بدور از هر نوع انحصارطلبی گروه مداران و دنباله روی توجیه گرایانه صورت گیرد، تا بتواند گامی در راه ایجاد صف مستقل چپ و حل مسأله ی وحدت در جنبش دانشجویی - دانش آموزی و جنبش سوسیالیستی باشد. البته این نکته را نیز مندرک می شویم که جنبش دانشجویی - دانش آموزی نمیتواند و نباید بنحوی کاملاً مستقل و صرفاً دموکراتیک سازمان یابد ولی به علت شرایط ویژه ی کشور ما در حال حاضر میتواند و باید در پیش بردن مبارزه ی ایدئولوژیکی، جنبش سوسیالیستی را یاری دهد.

بدون شک جنبش دانشجویی - دانش آموزی برای جلوگیری از بسط قدرت نیروهای سرکوبگر و دفاع از حقوق دموکراتیک و سازماندهی پیکار بی امان در جهت حفظ دستاوردهای قیام باید در وهله ی اول مسأله ی برنامه ی مشخص را طرح و در راه دستیابی بآن سمت گیری کند. لازم به تذکر است که اساساً مسأله ی اتحاد عمل باید بین آن نیروهای سیاسی مترقی - جامعه طرح و به مرحله ی اجرا در آید که حداقل علیه حاکمیت موضعگیری قاطع و یکسان کرده باشند. پس اتحاد عمل بسا نیروهایی نظیر فدائیان (اکثریت) و مجاهدین که موضع قاطع ندارند در صورتی میسر است که نیروهای قاطع قبلاً متحد شده و برنامه ی مشخص و مشترک برای این نوع همکساری طرح کرده باشند.

جنبش دانشجویی - دانش آموزی میتواند و باید اهداف زیر را در مرحله ی کنونی دنبال و نقش فزاینده تری در مبارزه ی کارگران و زحمتکشان ایفا کند:

۱- سازماندهی مبارزه علیه بسته شدن دانشگاهها از راه

تصحیح

- ۱- دررهائی شماره ۴۵ که در ۱۱ شهریور ۱۳۵۹ منتشر گردید اشتباهات تاریخ ۱۱ تیر بعنوان تاریخ انتشار ذکر شده بود.
- ۲- درهمین شماره در صفحه "پاسخ به چند سؤال" در نقل قول از کتاب (نقد بر مبارزه طبقه درشوروی) بجای کلمه "ندارند"، "دارند" صحیح است.

"عدل" جمهوری اسلامی

در حاشیه دادگاه سینمارکس

سرانجام بعد از دو سال تأخیر، و تحت فشار افکار عمومی (و بویژه پیگیری خانواده‌های بازمانده‌ی فاجعه سینما رکس) دادگاه متهمان این فاجعه تشکیل شد و بنابه حکم دادگاه ع تن به اتهام مشارکت در این اقدام جنایتبار بمرگ محکومیت یافتند. لیکن با آنکه متجاوز از ۱۰۰ ساعت از وقت دادگاه ظاهراً صرف یافتن عاملان واقعی این حادثه شد، با این همه، مسائل فراوانی (و شاید اساسی‌ترین مساله) همچنان در پرده‌ی ابهام ماند. رژیم پیش از این کرارا بـــه تظاهرات و تحمّنهای مختلف بازماندگان دادگدهی سینمارکس یورش برد و بارها آنان را بعنوان "دشمنان انقلاب" مورد ضرب و شتم شدید قرار داد و آنچه در توان داشت بکار برد تا بلکه یکبار برای همیشه براین جنایت هولناک سرپوش بگذارد. در شرایطی که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، برای هر رویداد کوچک و ناچیز یک روز یا در مواردی چند روز را تعطیل اعلام میکند، طی دو سال گذشته در سالروز این فاجعه‌ی خونبار، حتی اشاره‌ای بدان نمیشد. آقای زرگر دادستان شهرستان آبادان که هنوز مردم او را بعنوان یک رستاخیزی "مومن" میشناسند (ایشان رئیس‌کانون حزب رستاخیز بود و اکثر مردم شهر و مسئولین از این امر آگاهند)، سال گذشته هنگامیکه یکی از بازماندگان حادثه نزد وی رفته بود اعلام کرد که:

"پرونده از نظر من بسته است. چهار نفر سینما را به آتش کشیده‌اند که سه نفر از آنها در آتش سوخته‌اند و یک نفر دیگر بنام تکبلی زاده باقی مانده است که او را هم اعـــدام

میکنیم و تمام میشود... بالاخر خرداماه گذشته بکمک سپاه تکبلی زاده را در خانه‌اش دستگیر کردیم و قرار شد به زندان برود... تکبلی زاده پیش‌آقای جمی (امام جمعه‌ی آبادان) رفته و آقای جمی ادعا میکند که "روح از این فاجعه خبر ندارد." ضمناً جمی ادعا میکند "این موضوع در رابطه با من نبوده، من روی تکبلی زاده شناختی نداشتم، من الان می‌شنوم که دستگیر شده و آزاد شده است، من یادم نیست چنین شخصی پیش من آمده باشد..." (کیهان)

و زرگر میگوید:

"ایشان (یعنی تکبلی زاده) بعد از پیروزی انقلاب که زندانها باز میشوند مثل سایر متهمین متواری میشوند که بعد دوباره دستگیر میشود."

دادگاه بهیچ یک از این ابهامات پاسخ نرفت، لیکن در این میان یک نکته آشکار شد و آن این که سکوت رژیم در برابر این فاجعه چندان هم دور از انتظار نبود. در واقع چنانچه در همین دادگاه مورد دادرسی تا ریشه‌ها فاجعه و علت‌یابی واقعی آن دنبال میشد، به احتمال بسیار دست‌های برخی از سردمداران کنونی رژیم نیز رو میشد.

در روز اول سال ۵۹ درگورستان آبادان بر روی گودال مدفن شهیدان گزارشی از سوی بازماندگان سینمارکس خوانده شد که در آن گزارش دهند (آقای لارک) اظهار داشت که مابرای رسیدگی به پرونده‌ی سینمارکس نزد کس رفتیم ولی چرا مساله را دنبال

نمیکند. این گزارش دست‌کم حاصل ۶ ماه دوندگی و فعالیت و یاری خواستن از مراجعی چون خمینی، صباغیان، بازرگان، مدنی و امام جمعه‌ی آبادان بود. در این میان اگر توجه داشته باشیم تکبلی زاده در اعترافات خود (۵۹/۶/۸ کیهان) صریحاً اظهار داشته که نزد رئیس‌دفتر امام خمینی و صباغیان رفتیم و نیز با توجه به سخنان صباغیان در جمع خانواده‌های بازمانده در تهران مبنی بر اینکه "روحانیت را نمیتوان محاکمه کرد" مساله اندکی روشن تر میشود. برآستی چرا در خصوص اعتراف صریح متهم در این مورد، سخنی در اطراف آن عنوان نشد؟ چرا صباغیان و رئیس‌دفتر امام تکبلی زاده را از خود رانده‌اند؟

از اینهم روشن‌تر تکبلی زاده اعتراف میکند که:

"نزد هر مقام جمهوری اسلامی رفتیم و اعتراف کردیم ولی هیچکس حاضر نشدحتی با من صحبت کند." (کیهان ۵۹/۶/۸)

باید پرسید رژیمی که نهایت تلاش خود را بکار می‌بزد تا از هر رویداد کوچکی بشفع حاکمیت متزلزل و بحران زده‌ی خو سود جوید، از چه رو به اعترافات صریح متهم اعتنائی نمیکند. طرفه آن که رژیم در اوایل تحمّن بازماندگان در دارائی آبادان علت عدم رسیدگی به پرونده‌ی این فاجعه را نداشتن قاضی شرع عنوان میکرد.

از سوی دیگر متهم در دومین روز دادگاه (چهارشنبه ۵ شهریور ۵۹) در مورد روز ورود خود از اصفهان به آبادان و این موضوع که یکی از هم‌دستانش بنام فرج قیلاز ورود و اطلاع داشته است، صحبت میکند؛ در همین لحظه رئیس‌دادگاه از او می‌پرسد:

"چه کسی به فرج گفته بود که تو در حال آمدن هستی؟"
متهم از این سؤال ناراحت شد و داد زد:
"من گفتم ایستگاه ۷ پیاده شدم و من برای خودم هم میخواهم روشن شود که طراح اصلی چه کسی بوده که قبلاً میدانسته من آنروز به آبادان میآیم."

بنابر قرائنی که میتوان از گزارشهای مثله شده ی روزنامه های رسمی رژیم دریافت، تکبلی زاده وسه متهم دیگر که ظاهراً در آتش سوخته اند در شمار افراطیون مذهبی بوده اند. یکی از شاهدان دادگاه، محمود ابوالپور مفرد در مورد حسین تکبلی زاده میگوید:
"او را در رابطه با کلاس که بیشتر به میانی اسلام و مکتب اختصاص داشت میشناختم، اینها (حسین و عده ای دیگر) جوانهایی بودند که شور و شوق داشتند و میخواستند در مبارزه با شدو معتقد نبودند از نشستن در کلاس و اینها دزدی دوا نمیشود و باید وارد مبارزه شد..."
البته بنابر آنچه در دادگاه عنوان شد تکبلی زاده پیش از این واقعه یک بانگ را نیز به آتش کشیده بوده است.

در ضمن یکی دیگر از شاهدان حاضر در دادگاه عبداللہ لو بقا میگوید:

"شنیده میشد که بچه های اصفهان یا مشهد و یا بچه های قم میگفتند برای آبادانی ها "گرس" بفرستیم و این یک مقدار در روحیه بچه ها تاثیر گذاشت و نه یکبار بلکه بارها اینها میگفتند (آمین و فرج) باید کاری کنیم و با شرکت در مساجد و قرآن خواندن درددان نمیشود..."
اکنون با توجه به مصاحبه ی خبرنگار کیهان با آقای جمی امام جمعی آبادان یکی از بازماندگان متحصن در اداره ی دارائی و زرگر دادستان شهرستان آبادان در کلاف سردرگم این فاجعه - که دادگاه عدل اسلامی حتی برای گوشدن یک رشته ی آن هیچ کوششی بخرج نداد - میتوان سایه روشنهای دیگری را تشخیص داد.

س - آمین کیست و آیا دستگیر شده بود؟
ج - (بازمانده ی شهدا): آمین معاون شهربانی در زمان طاغوت بود و

آقای روحانی بنام هاشمی در جواب یکی از بازماندگان که پرسید آمین چه شد؟ میگوید: من آمین را فرستادم رفت، او بی گناه بود. آقای هاشمی بعد از پیروزی انقلاب در کمیته ی انقلاب بودند.

ج - (آقای جمی): من فقط میدانم آمین معاون شهربانی بود و زندانی نبود که آزاد شود.

ج - (زرگر): تصور میکنم دستگیر شده باشد من اطلاعی ندارم.

دادگاه سرانجام معلوم نکرد که آمین دستگیر شده است یا نه. اگر دستگیر شده اینک در کجاست. برآستی چرا شخصیت آمین در هزار توی پر پیچ و خم این فاجعه به اعماق تاریکیها رانده شده؟ آیا حضور آمین در دادگاه روابطی را مکشوف میکرد؟ در عین حال هنگامی که محمد بذرکار برادر فرج (یکی از ۴ عامل فاجعه ی سینمارکس) شهادت داد که:

"صبح روز حادثه در حالیکه تمام مردم آبادان بسیج شده بودند و شهدا را به گورستان میبردند یک مرتبه دیدم رحیم میرصفیانی (پسر دایی فرج) بخانه ی ما آمد در حالیکه نگران بنظر میرسید گفت محمد بلند شو و تمام نوارها و اعلامیه ها را از منزل خارج کن چو ممکن است ما موران به منزل حمله کنند." (کیهان ۵۹/۶/۹)

دادگاه روشن نکرد که این فرد چرا و از چه طریق از مساله اطلاع داشته است. در کنار این، شهادت متناقض دوشن شاهد دیگر (یکی از دو شاهد متهم حاضر یعنی تکبلی زاده) در عین آن که بر پیچیدگی مساله میافزاید، ماهیت دادگاه سردستی عمده و اکبره ی ارتجاع حاکم را بیش از پیش بر ملا میکند.

تکبلی زاده میگوید:

"در حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر نجات پیدا کردند." (کیهان ۵۹/۶/۶)

سعید فضل علی اظهار میدارد:

"فقط یک نفر را دیدم که بیرون آمد." (کیهان ۵۹/۶/۱۰)

واقعیت این است که با دادگاه باید اثبات میکرد که اظهارات تکبلی زاده

دروغ است. باید ۴۰ تا ۲۰۰ - نجات یافته را به دادگاه احضار میکرد. دادگاه هیچ یک از این دو کار را نکرد. در عوض حتی از شاهدان با اسم و رسم هم دعوتی بعمل نیاورد در تاریخ ۵۹/۶/۱۲ کیهان مینویسد:

"دادستان گفت: نامه ای از حاج سیف الله صادقی وجود دارد که سه همسر بلیط فروش سینما در شب حادثه گفته است که شوهرم میگفت من خیلی ناراحت هستم و تمام رفقایم آمدند سینما و من نتوانستم بگویم نروید، تمام داخل سینما را با مواد آتش زاپر کرده بودند." برآستی باید پرسید که چرا همسر بلیط فروش سینما و نیز حاج سیف الله صادقی مورد سؤال قرار نگرفتند.

★

هنگامیکه دادگاه متهمان سینما رکس پایان یافت و ۶ تن از متهمان حاضر در دادگاه به جوخی اعسدام سپرده شدند نه تنها گوشه ای از ابهام ها و تناقضات موجود برطرف نشد، بلکه طی دادرسی و باشتابی که ابواب جمعی دادگاه عدل اسلامی در درز گرفتن ماجرا به خرج دادند، بر دامنه ی این ابهامات افزوده شد. در هر حال چنانکه از شواهد امر برمیآید میتوان چنین نتیجه گرفت که در این میان دست ساواک جهنمی شاه، برخی روحانیو و سرداران کنونی رژیم در این جریان درکار بوده است. دادگاه نه تنها بهیچ یک از تناقضات موجود پاسخ نداد بلکه دادرسی را در نیمه های کارها کرد.

از سوی دیگر مردم زحمتکش ما (و بویژه بازماندگان قربانیان سیاه سینمارکس آبادان) که مدها تن از عزیزان خود را از دست داده اند، همچنان در انتظار دستگیری عوامل واقعی و پشت پرده ی این رویداد خونین هستند. برای خانواده های سوگوار قربانیان سینمارکس، این کفشی صباغیان در جمع خانواده های بازماند که "روحانیت را نمیتوان محاکمه کرد" پییزی ارزش ندارد. آنان تنها خواستار مجازات عاملان اصلی این فاجعه هستند.

کردستان

هجوم رژیم، اوضاع جنبش مقاومت و چشم انداز آینده

حدود یکسال از اولین تهاجم سازمان یافته‌ی هیئات حاکم‌ی ایران به کردستان می‌گذرد. تهاجمی خونین که در تاریخ معاصر ایران کم نظیر بوده و هر روز نیز بدامنه‌ی آن بیش از پیش افزوده می‌گردد. جنگ سه ماهه‌ی سال گذشته، و سپس جنگهای پراکنده‌ی کامیاران، دره‌ی قاسملوو، دره‌ی قطور و... و سپس جنگهای خونین سنندج، سقز، مریوان، بانه و اخیراً جنگ ۸ ساعته‌ی مهاباد نشانگر آن است که رژیم ایران با تمام توان در پی سرکوب و نابودی جنبش خلق کرد است. هر چند رژیم در این دوران یکساله از تاکتیک‌های مختلف استفاده نموده؛ گاه از در سازش و مسالمت درآمده و هیأت حسن نیت به کردستان روانه نموده، و گاه از راه زمین و هوا به بمباران وحشیانه‌ی مناطق کردنشین دست زده است؛ اما تمام این تاکتیکها اجزاء مختلف یک استراتژی واحد یعنی نابودی جنبش خلق کرد بوده‌اند. رژیم هر لحظه با در نظر گرفتن واقعیت نیروهای نظامی خود - قدرت و روحیه‌ی رزمی آنان - با در نظر گرفتن قوام سیاسی و تشکیلاتی جنبش در کردستان، نیروی نظامی آنان و با در نظر گرفتن جو عمومی حاکم بر کشور، چگونگی جناح بندیهای هیأت حاکمه، به تاکتیکها و حيله‌های مختلف سیاسی و نظامی دست زده تا بتوانند مزاحمین "اسلام عزیز" را از سر راه دور کنند. گرچه رژیم طبق محاسباتی بعد از جنگ اخیر سنندج - سقز اگر نه برای همیشه، اما دست کم برای مدت زیادی تاکتیک راه حل "سیاسی" را بکنار گذاشته و بطور عمده استفاده از قدرت نظامی را در رویارویی‌های آینده در پیش گرفته است.

انتقادات مکرر "پیروان خط امام" و حتی خود امام از سیاست "دولت بازرگان" و "هیأت حسن نیت" در قبایل ساله‌ی کردستان، کمک همه جانبه‌ی سیاسی، نظامی و مالی به مزدوران "پیشمرگان مسلمان کرد"، ایجاد ستاد مشترک نیروهای انتظامی در غرب کشور و بالاخره تهدیدات مکرر لشکرهاي ۶۴ و ۲۸ مبنی بر بمباران مناطق تحت نفوذ پیشمرگان در کامیاران، نشانه‌ی آنست که "راه حل نظامی" مسالمة کردستان بیش از پیش جای خود را در سیاستهای هیأت حاکمه‌ی ایران باز کرده است. امروز رژیم درمانده و مستاصل است و بناچار برای دفاع از موجودیتش در کردستان حمله جدیدی به کردستان قهرمان را تدارک می‌بیند.

تدارک حمله

در حال حاضر قوای انتظامی رژیم تقریباً در تمام شهرهای کردستان - در پادگانها که در مجاورت شهرها قرار دارند - مستقر شده است. اما این استقرار نه بمعنای کنترل مطلق شهرها بدست ارتش، سپاه پاسداران و جاشها، بلکه صرفاً بمعنی حضور نمایندگان دولت - و در این مورد قوای انتظامی - در گوشه‌ای از سرزمین کردستان است. حضوری که بنظر نمی‌رسد موجب آرامشی باشد. رژیم و سردمداران آن آگاهند که صرف وجود نیروهای نظامی در پادگانها و کنترل عبور و مرور حادهای بین شهرها، برای آنان یک پیروزی است. آنها میدانند که بیش از این امکان پیشروی نظامی ندارند. ارتش کلاسیک پاسداران غیربومی و جاشهای محلی، اساساً امکان حرکت وسیع و سازمان یافته در مناطق روستائی - این اساسی ترین پایگاه جنبش ملی - را نداشته و هدف آنان در این مرحله صرفاً محاصره‌ی شهرها و محدود کردن فعالیت سیاسی سازمانهای انقلابی و مترقی در سطح شهرها است. آنان از نظر توده‌ی مردم منفورترند از آن هستند که بتوانند به کوچکترین حمایت محلی در فعالیتهای ضد انقلابیشان تکیه کنند. اما برای اینکه محاصره‌ی نظامی شهرها تکمیل گردد رژیم ناچار است که در تهاجم بعدی خود شهر مهاباد و شهرهای کوچک بوکان، سردشت و پیرانشهر را نیز تصرف نماید. ولی بخاطر اهمیت سیاسی مهاباد حمله عمدتاً بر روی مهاباد متمرکز خواهد بود. این درست است که پادگان مهاباد تا دندان مسلح است و در داخل شهر قرار دارد و نیروهای نظامی در آن مستقر میباشند و حتی تپه‌های مجاور (سه تپه‌ی بزرگ) شهر در دست قوای انتظامی است، اما این نیز درست است که این تمرکز با توجه به وجود تعداد کثیر پیشه‌رگان مسلح در شهر، بعدی نیست که بتواند از حضور "قانونی" سازمانهای سیاسی در شهر جلوگیری نماید.

بوکان نیز هم از سمت سقز و هم میاندوآب در محاصره است. ولی نیروهای سیاسی همچنان به فعالیت خود ادامه میدهند. هر چند بوکان از نظر نظامی اهمیت خاصی ندارد و تنها راهش بدینگر شهر آزاد کردستان - مهاباد - در صورت تصرف نظامی مهاباد، مسدود میگردد با اینحال رژیم از مدت‌ها پیش میاندوآب را بصورت زرادخانه‌ای از اسلحه‌های سبک و سنگین در آورده است. شایسته در صورت لزوم از آن سوء جود. وضعیت سردشت و پیرانشهر نیز طوری است که در صورت لزوم نیروهای پیشمرگ میتوانند شهر را تخلیه نموده و از دهات اطراف پادگانها را مورد حمله قرار دهند. با اینحال

انتظار می‌رود حمله‌ی بعدی رژیم، همچنانکه بنوعی چندروز قبل شاهد آن بودیم، بر روی مهاباد متمرکز باشد. هر چند که این حمله با توجه به تجربه‌ی جنگ‌سندج، سقز و مریوان، بانه و عمده بودن نیروی حزب دموکرات در مهاباد با مقاومت شدیدی در شهر روبرو نشده و بار دیگر محنه‌ی جنگ از شهر را به روستاها خواهد کشانید، ولی ترور سرگرد عباسی (فرمانده‌ی نظامی حزب دموکرات) فعلا معادلات را برای مدتی تغییر داده است و پیشمرگان حزب در کنار دیگر پیشمرگان پادگان را چون خلقی انگشتی در محاصره‌ی خود قرار داده اند. اما با اینحال حتی اگر **حمله‌ی** مجددی از سوی پادگان و یا سپاه پاسداران انجام گیرد، احتمال یک جنگ طولانی در شهر مهاباد بعید بنظر میرسد. زیرا از نظر پیشمرگان با پایان یافتن تابستان و آغاز فصل سرما ارتشیان و همراهان آنان که میتوانند از راه موضعگیری در گپه‌ها رفت و آمد پیشمرگان به شهر را تحت کنترل داشته باشند ناچار به بازگشت به پادگان خواهند بود و استقرار امنیت دولتی در شهر مهاباد نیز برای مدت زیادی طول نخواهد کشید.

تصرف نظامی شهر مهاباد و یوکان و دیگر شهرها بخشی از برنامه‌ی حمله‌ی نظامی رژیم است، اما این حمله و حتی تصرف این چند شهر نخواهد توانست گرهی از مشکلات عدیدتی رژیم در کردستان را باز کند. در این صورت جنگ پارتیزانی در دهات تبدیل به وجه عمده‌ی مبارزات خواهد شد. همچنین باید متذکر شد که در فصل زمستان رژیم قادر به استفاده از نیروهای هوایی و هوانیروز نخواهد بود و در صورت کشانده شدن جنگ به روستا امکان شکست نیروهای انتظامی بسیار زیاد است.

اما همانطور که قبلا ذکر شد با کشانده شدن جنگ به روستا، کارآئی نظامی رژیم بعداقل کاهش خواهد یافت. در یک جنگ روستایی تمام عوامل تعیین کننده‌ی یک جنگ بسو پیشمرگان عمل میکند. محبوبیت و نفوذ محلی، و پشتیبانی همه جانبه مردم، وجود کوههای سر بفلک کشیده و جنگلهای انبوه، فراوانی اسلحه و ذخائر لازم در دست پیشمرگان و تجربه‌ی یکسال جنگ مداوم از جمله عواملی است که جنبش خلق کرد را در موقعیت نسبتا برتری نسبت به رژیم قرار میدهد، و گسترش دامنه‌ی جنگ به روستا نه بضرر پیشمرگان بلکه بضرر رژیم خواهد بود.

هیئت حاکمه و مسئله جنگ

رژیم مدعی است که علیه‌ی مزدوران پالیزبان و علیه دولت ارتجاعی عراق می‌جنگد، این جنگ طبق ادعاهای رژیم در مناطقی صورت میگیرد که با مراکز تحت نفوذ پیشمرگان فاصله زیادی دارد، و نتیجتا رژیم نمیتواند از همان بخش از نیروهای انتظامی خود سود جوید که در جنگ با "کفار" از آن استفاده میکند. بعبارت دیگر رژیم جمهوری اسلامی مجبور به جنگ در دو جبهه خواهد بود. جبهه‌ی

مرزی، اورامانات و قصر شیرین، و جبهه‌ی داخلی: مناطق جنوبی و شمالی کردستان. رژیم مجبور است که قوای انتظامی خود را در آن واحد باین دو جبهه اعزام دارد و این در درازمدت برای رژیم ایران مهلک است. زیرا از یکسو خود نیروهای انتظامی و بخصوص ارتش بعثت دعوای درونی‌سی هیات حاکمه و اعدای اخیر در موقعیت روحی بدی بسر میبرند و از سوی دیگر رژیم مجبور به این زور آزمائی‌ها و یا نشان دادن حضور نیروهای مسلح در مناطق دیگر مانند بلوچستان، ترکمن صحرا، فارس و... است. رژیم با دو جبهه‌ی جنگ رودررو، و با چند جبهه‌ی احتمالا انفجاری مواجه است، و این علاوه بر نزاعهای درونی، رشدشان ناراضی‌تی مرثا از رژیم ولایت‌نحل ماندن معضلات و مشکلات اجتماعی است.

رژیم بی کفایت جمهوری اسلامی در مجموعه‌ی این آحاد متضاد قادر به تحمل یک جنگ فرسایشی در کردستان نخواهد بود، و بناچار عقب نشینی نظامی یکی از احتمالات قسوی خواهد بود که در اینصورت بدون تردید در جو عمومی سیاسی کشور بی تاثیر نبوده و تضعیف حاکمیت کنونی را بدنبال خواهد داشت. بدین خاطر کردستان در شرایط امروزی چشم اسفندیار دولت جمهوری اسلامی است. ادامه‌ی جنگ در کردستان برای رژیم بمعنی تضعیف حاکمیت آنست و ننگیندن در کردستان بمعنی شکست حاکمیت در ارائه‌ی "راه حل نظامی برای کردستان خواهد بود. امروز معسادات اجتماعی در کردستان بگونه‌ایست که هر اقدام رژیم، چیزی جز انحطاط هر چه بیشتر پایه‌های دولت مرکزی را بدنبال نخواهد داشت، و اگر حوادث غیرقابل پیش‌بینی در محنه‌ی سیاسی رخ ندهد، کردستان گورستان اشغالگران خواهد شد، و ارتش آریامهری حضرات راهی جز ترجیح فرار بر قرار نخواهد داشت.

دشمن دشمن ما، دوست مان نیست

اشاره‌ی ما به همزمانی جنگ رژیم با جنبش خلق کرد و نیروهای ارتجاعی عراقی و مزدوران سلطنت طلب ممکنست این سؤال را در ذهن خوانندگان بوجود آورد که آیا همزمانی مبارزه‌ی نیروهای مترقی و ارتجاعی علیه دولت عملا همسوئی این دو نیرو علیه دولت مرکزی را ضمیرمانند؟ و آیا دامن زدن به چنین جنگی عملا بمعنی افتادن در دامن امپریالیسم نیست؟ ساده‌ترین پاسخ باین سؤال را فدائیان خلق میدهند. و در راستای این پاسخ عملا نیروهایشان در غرب کشور را هنگام مبارزه‌ی پاسداران با عوامل پالیزبان در اختیار سپاه پاسداران قرار میدهند و سپس گزارش آنرا برای باور بیشتر مقامات مسئول در نشریه‌ی کار درج میکنند! اساس این نگرش ساده‌انگارانه بر این پایه است که مبارزه بین دو نیروی ارتجاعی باید از آنکه "کمتر" ارتجاعی است، یعنی بزعیم ایشان دولت جمهوری اسلامی که حاکمیتش "وابسته" نیست و خرده‌بوروازی "ضدامپریالیست" در آن جای را بخود اختصاص داده است، دفاع نمود. چنین نگرشی، اگر بسیار خوشبینانه بدان برخورد نمائیم و آنرا متقلبانانه

برای برقراری صلح پایدار در کردستان

از مبارزه مسلحانه خلق کرد قاطعانه دفاع کنیم!

به جانبداری از این یا آن جناح نپردازند. ما حتی برای رفقای که نه بمطالعه کلاسیکهای مارکسیستی و نه به مشاهده تجارب عینی علاقه دارند راه حل سومی نیز داریم. کافیه اینگونه رفقا سری به کردستان بزنند تا مشاهده کنند که چگونه از فدائیان خلق (اکثریت) بعد از اعلام مواضع جدیدشان، در شهرها "استقبال" میشود! و چگونه در دهات حتی مردم از دادن نان و غذا به پیشمرگان آنان اجتناب میورزند. شاید ملموسات عینی برای رفقا بهتر از هر تجربه دیگری مفید باشد. آری رفقا، هم میتوان علیه بعث و مزدوران آن جنگید چنانکه رفقای سازمان مبارکت در خلع سلاح سپاه زرگاری نشان دادند و هم میتوان در مقابل سپاه پاسداران و ارتش ایستادگی نمود، چنانکه خود شاهد مبارزه رفقای ما در خط اول جنگهای یکساله اخیر در کردستان بوده اید. این دو منافی یکدیگر نیستند و بیک معادله "این و آنی" ساده هم تقلیل نمی یابند.

چپ و مسئله کردستان

توضیح مختصر فوق در مورد چگونگی اتخاذ یک سیاست صحیح در قبال مسأله جنگ و حاکمیت در کردستان نه تنها از این نظر ضروری بود که "استدلالات" عوامفریبانه فدائیان در مورد عدم لزوم ادامه مبارزه مسلحانه با رژیم در کردستان افشاء گردد، بلکه از این نظر نیز ضروری بود که نشان داده شود یکجانبه انگاشتن مسأله جنگ در کردستان چه زیانهای را برای آینده مبارزه انقلابی در کردستان بدنبال خواهد داشت. اما قبل از آنکه به توضیح بیشتر این زیانها بپردازیم، توضیح مختصری در مورد چپ ایران و مسأله کردستان را ضروری میبینیم.

واقعیت اینست که امروزه چپ در کردستان عمدتاً در وجود سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومهله) متبلور میگردد. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان با اتخاذ سیاستهای رادیکال (در مقابل هیات حاکمه و مسأله ملی) از رشد چشمگیری برخوردار شده است. کومهله بیش از آنکه یک سازمان کمونیستی توده ای بمعنی اخص کلمه باشد، سازمانی است که نه تنها پایه عمده آنرا دهقانان زحمتکش و فقیر کرد تشکیل میدهند، بلکه از نقطه نظر انسجام نظری و ایدئولوژیک دربرگیرنده طیفی از نظریات مختلف است. وجود این پایه دهقانی از یکسو فقدان انسجام نظری لازم از سوی دیگر، از لحاظ ساخت سیاسی کومهله را به "جبهه ای" از چپ کردستان تبدیل نموده است. چنین جبهه ای - آنهم درون یک مجموعه واحد تشکیلاتی - در شرایطی که پایه عمده آن دهقانی است، قادر نخواهد بود که به تنها پیوند جنبش خلق کرد را با مبارزه برای یک جنبش سراسری در ایران را عملی سازد.

چنانکه اصرار سیاسی رهبری کومهله مبنی بر لزوم رهبری پرولتاریایی در جنبش عملاً بازتاب خویش را در رهبری روشنفکران کمونیست بر دهقانان و زحمتکشان شهری در کردستان که کمیت آنان بسیار قلیل است (بگفته خود رفقای کومهله

نخوانیم حداقل ساده لوحانه است. نه تنها چنین دیدی حتی بغرض وجود خرده بورژوازی ضد امپریالیستی در دستگاه دولتی بورژوازی، غیر علمی است چون دولت را در کلیتیش بمنابهای ارگان مدافع طبقه حاکم در نظر نمیگیرد، بلکه از نقطه نظر تجربی و پراگماتیستی که در عمل همین خرده بورژوازی "ضدامپریالیست" فدائیان خلق در کردستان را بسه گلوله میکنند نیز غیر منطقی بنظر میرسد.

اما پاسخ صحیح چیست؟ بنظر ما پاسخ اصولی باین مسأله را نمیتوان با استفاده از منطق ساده لوحانه ای چون "این" یا "آن"، "سیاه" یا "سفید" ارائه داد. شاید استفاده از این ضرب المثل گویا باشد که دشمن دشمن ما، دوست ما نیست! درست است که دولت عراق به "جنگ" دولت ایران میروند، اما چون دشمن دولت فعلی است آیا میتواند دوست انقلاب ایران تلقی گردد. مسلماً خیر!! زیرا در تحلیل و موضعگیری نسبت به هر جنگی آنچه مهم است نه صرفاً وقوع جنگ بلکه آن دلائل و منافی است که "جنگ" را بعنوان یک "راه حل" به طرفین منازعه میقبولاند.

ماهیت ارتجاعی دولت عراق، سیاستهای اتخاذشده از جانب هیات حاکمه فاشیستی آن نسبت به مردم عرب و کرد و حمایت این دولت از ارتجاعترین محافل وابسته به سلطنت طلبان بیانگر آنست که مواضع و عملکردهای عراق نسبت به هیات حاکمه ارتجاعی ایران نه از یک موضع مترقی بلکه از یک موضع ایضا ارتجاعی نشأت میگیرد. مواضعی که در تضاد کامل با منافع زحمتکشان ایران قرار دارد و نمیتواند حتی برای یک لحظه نیز بعنوان موضع و یا عملکردی غیر متخاصم با جنبش مردم تلقی گردد. در مبارزه انقلابی مردم میهن ما، دولت عراق نه تنها یک دوست نیست، بلکه یک دشمن است.

اما عکس این مسأله نیز صادق است. چون دولت فعلی ایران، دشمن دولت ارتجاعی عراق است و به انواع مختلف سعی در نشان دادن این "دشمنی" مینماید، یک دولت مترقی و مردمی محسوب نمیکردد. دشمنی دولت ایران با دولت عراق نیز صرفاً از یک موضع ارتجاعی - استقرار نظام اسلامی در عراق - صورت میگیرد و از اینرو بهیچوجه مورد تأیید جنبش سیاسی چپ نمیشود چه برسد به آنکه بخواهد نوعی همکاری سیاسی، تفاهم و یا دوستی با بخشی از قوای انتظامی آن سپاه پاسداران - توجیه نماید!! در اینجا نیز این حکم صادق است: دشمن، دشمن ما دوست ما نیست!

در جنگ بین دو نیروی ارتجاعی، نباید بخاطر ملاحظات سیاسی بدفاع از یک بخش در مقابل بخش دیگر پرداخت بلکه باید علیه هر دو این نیروها و از یک موضع صرفاً "مستقل" مبارزه نمود. ما کسانی را که به امثله تاریخی و گفتار بزرگان سخت علاقمند هستند به نوشته های لندن در اینباره پیرامون موضعگیری هائ انترناسیونال دوم در جنگ های امپریالیستی و کسانی را که پایبند تجربه هستند به تجارب حزب کمونیست عراق - رهبری مرکزی - رجوع میدهم، باشد که این گفته ها و تجارب رهنمونی برای آنان بوده و اینچنین یکدفعه و ساده لوحانه

تعداد کارگران ساکن کردستان ۴۰۰۰ نفر است) و احتمالا وجود سلولهای کارگری در تبریز و تهران میباید. این عدم توانایی و همچنین عدم کوشش همه جانبه رفقا برای خلاصی از دام پراگماتیسم و تئوریزه کردن پراگماتیسم تحت عنوان "حوزه فعالیت خویش" (شورش) و همچنین رشد کمی نسبتا زیاد در کردستان باعث شده است که رفقا عملا و علیرغم نظریاتشان، فعالیتشان را در محدوده جنبش مسلحانه محصور نمایند و ابتلائات احتمالی یک جنبش ملی و دهقانی در شرایط ویژه ایران را متقبل شوند. این ابتلائات در وجه تئوریک به عمده کردن نقش "دهقانان" و "جنبش ملی" در انقلاب ایران منجر میشود که انعکاس سیاسی رادردامین زدن به توهانات ناسیونالیستی مردم و محصور ماندن جنبش در کردستان میباید.

جنگ یکساله اخیر و تقویت روحیه "ناسیونالیستی" در میان مردم کرد و همچنین عدم ارائه هیچگونه بدیل اجتماعی هنگامیکه شهرها تحت نفوذ مطلق پشمرگهان بودند و جنبشی تا با مرور که روستاهای مهمترین مرکز فعالیت پشمرگان است، از جمله عواقب و نشانههای این عدم توانایی تاریخی است. البته در بوجو آمدن چنین شرایطی صرفا چپکردستان بصر نیست. واقعیت های اجتماعی مستقل از اراده افراد و ذهنیت آنها عمل مینماید و سایه سنگین خویش را بر روی رویدادها و حوادث میافکند، و رفقای کومله نیز از این امر مستثنی نیستند. منظور از این "واقعیتهای اجتماعی" در کردستان نه قدری داشتن سرنوشت جنبش خلق کرد، بلکه محدودیتهایی است که این واقعیتها در مقابل پیشبرد مبارزه انقلابی به پیش میآورند. این محدودیتهای غیر قابل رفع نبوده و احتمال بر طرف نمودن آن هنوز بچشم میخورد. اما علاوه بر این واقعیتهای اجتماعی در کردستان، چپ ایران نیز در طول یکسال گذشته در دفاع از جنبش خلق کرد و کوشش در جهت دامن زدن بیک مبارزه سراسری در پیوند با آن اهمال جدی کرده است. احمالی که نه تنها در سرنوشت این جنبش بلکه در سرنوشت جنبش در کل ایران موثر است.

در طول یکسال گذشته مساله دفاع از جنبش خلق کرد، همانند بسیاری از موارد دیگر، بجای آنکه برای جنبش چپ ایران همچون مساله سیاسی - اجتماعی تلقی گردد بمشابهی مساله ای صرفا سازمانی نمودار گشت. از شاخه های رفقای فدایی که اساسا جنبش چپ ایران و جنبش کردستان را شیول خود میداشت میگردیم و از ذکر مثالهای متعددی که از سازمانهای مبارزاتی در دفاع از جنبش خلق کرد عملا جلوگیری کردند خودداری مینمائیم و حتی از تجارب تلخ رفقای مسادر اردوگاههای آوارگان سنج و سفر در بوکان که بجرم آنکه کمکهای دارویشان مارک پیشگام را ندارد مورد انتقاد قرار گرفته اند!! که بگذریم عملکرد دیگر نیروهای سیاسی چپ نیز قابل انتقاد است.

تاسف آور است چپ ایران در مورد مساله کردستان در خارج از کردستان به دادن چند اعلامیه، اوزالید اخبار و احتمالا یک یا دو نمایشگاه عکس و نوشتن شعار بر روی

دیوار بسته نموده و از دامن زدن به اعتراضات ویا حتی یک نمایش اعتراضی خودداری نموده است. ممکنست استدلال شود که سازمانهای دیگر چپ بجز فدائیان هیچکدام به تنهایی امکان سازمان دادن به تظاهرات سیاسی اعتراضی را نداشته اند اما ما سئوال میکنیم آیا در مجموع نیسزم نمیتوانستند حول شعارهای دموکراتیک جنبش خلق کرد مانند دفاع از "دموکراسی در ایران و خودمختاری در کردستان" و یا "خروج نیروهای اشغالگر" دست به یک مبارزه متحد بزنند؟! بدون شک کارنامه ی چپ در این مورد درخشان نیست! چپ بیش از آنکه بفکر ایجاد یک حرکت اجتماعی حول مساله دفاع از مبارزه ی مردم کرد باشد صرفا بفکر تبلیغ سازمانی بود و نتوانست آنطور که باید و شاید به تبلیغ دستاوردهای جنبش خلق کرد و افشای جنایات بیشمار رژیم در منطقه بپردازد. گروه گرایی و بی برنامه گی به بهترین وجهی خود را در دفاع از جنبش خلق کرد نشان داد.

بسیاری از جریانها، چپ در همین دفاع محسود سازمانیشان از جنبش خلق کرد بعدی از اصول کمونیستی فاصله گرفتند که مراوش نمودند که یکی از مهمترین جنبه های دفاع از جنبش خلق کرد برخورد نقادانه به سیر تحولات جنبش سیاسی در کردستان است. بسیاری از نیروهای خط سوم بجای دفاع نقادانه از کومله به مداحی پرداخته و هیچگاه و حتی دریک مورد به نقد کومله نپسرداختند! نه تنها برخورد سیاسی آنان به کومله کسه در حال حاضر عمده ترین نیروی چپ در کردستان است ناصیمانه و مداحانه بود بلکه عملا در برخورد های تشکیلاتیشان به کومله عینا بمشابهی فرزند به پدر بزرگ برخورد مینمودند. در چنین شرایطی نه تنها این نوع جریانها نمیتوانستند از نظر اجتماعی کمک موثری به پیشبرد مبارزه ی سیاسی در کردستان و از آنها در سراسر ایران بنمایند، بلکه از نظر سیاسی نیز قادر به تاثیر گذاری هر چند محدود در جنبش کردستان نبوده اند. گویا مداحان عزیز ما فراموش نموده بودند که کمونیسم علم انتقاد است و اینان ناسلامتی داعیه ی رهبری جنبش کمونیستی ایران را دارند.

نتیجتا مجموع این عوامل: چگونگی نقش کومله در جنبش چپ کردستان و نقش چپ سراسری در جنبش کردستان باعث شده است که امروزه بعد از یکسال مبارزه ی پیروزمندانه، ناسیونالیسم کرد بیش از هر لحظه ی دیگر در تاریخ اخیر جنبش خلق کرد (بعد از قاضی محمد و جمهوری مهاباد) تقویت شود. ناسیونالیسمی که در تقویت جنبه های منفی در جنبش خلق کرد موثر بوده است و میتواند بشرط عدم برخورد به آن در رشد آتی جنبش خلق کرد تاثیرات منفی بجاگذارد.

جنبه های دیگر از تحولات جنبش کردستان

از جمله تحولات مهم در جنبش خلق کرد بخصوص پس از

پرتوان تریاد اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

کرد نیز بعثت نداشتن نیروی نظامی پیشرو، و همچنین بعثت از بین رفتن امکانات مذاکرات و اضلال هیأت نمایندگان خلق کرد رو به تحلیل رفته است. در حقیقت نیروهایسی که میتوانستند تحت پوشش او در مبارزات سیاسی و نظامی در کردستان شرکت نمایند به کومهله و حزب دموکرات پیوسته‌اند. اما آنچه باید تاکنون انجام میشده و نشده است خاتمه دادن کامل به نقش مزورانه‌ی شیخ جلال (برادر شیخ عزالدین) است. تحمل وجود شیخ جلال که دارای روابط حسنه‌ای با دولت فاشیستی بعث عراق است در جنبش خلق کرد، نه تنها میتواند به حیثیت شخص شیخ عزالدین لطمه وارد آورد بلکه برای آینده‌ی جنبش خلق کرد نیز مضر است. مواضع ضد کمونیستی شیخ جلال و دید شدیداً تنگ نظرانه‌ی او نسبت به مساله‌ی ملی و ارتباط مداومش با دولت عراق مسائلی نیستند که بتوان نادیده گرفت، و نسبت بدان عکس العمل نشان نداد. اینگونه ارتباطات و اینگونه مواضع بهر دلیلی که انجام پذیرد از جانب اپوزیسیون مترقی و انقلابی ایران مردود است.

چه باید کرد؟

برای پاسخ صحیح به این سؤال باید از بسیاری تجارب آموخت: باید در شهر و ده، هر جا که احتمال فعالیت نیروهای سیاسی وجود دارد، علاوه بر فعالیت سیاسی و نظامی علیه ارتجاع حاکم، و رژیم بعث عراق و مزدوران سلطنت طلب و افشای سازشکاران، به تغییرات بنیادی در مناطق آزاد شده همت گماشت. باید عملاً با ایجاد شوراهای دهقانی علیه تحریکات فئودالها و زمینداران بزرگ مبارزه کرد، باید شوراهای دفاع محلی (بنکه) را در سرتاسر کردستان، در شهرها و روستاها، سازمان داد، باید به توده‌ها نشان داد نیروهای پیشمرگ نه صرفاً نیروهای نظامی بلکه نیروهای اجتماعی هستند که قادرند در حین جنگیدن در فعالیتهای تولیدی و اجتماعی و فرهنگی شرکت نمایند، باید نشان داد که پیشمرگهان قادرند در کشاورزی سهم باشند، در تدریس خردسالان کوشا باشند، و در نوسازی شهر و روستاها شرکت نمایند. از این امور در گذشته عمدتاً غفلت شده است ولی باید دانست که برای تضمین ادامه‌ی جنبش نمیتوان بجنگ صرف قناعت نمود. در مقابل قدرت حاکم باید بدیلی مستحکم و پابرجا ایجاد کرد. با اینهمه، اینها بخودی خود کافی نیستند.

راه پیروزی جنبش خلق کرد نه در یک محدوده‌ی ملی بلکه در یک جنبش سراسری است. کردستان ایران نمیتواند به تنهایی راه حل مترقی برای جنبش انقلابی ایران و یا حتی خود کردستان ارائه دهد. عمده بودن وجه ملی مبارزات مترق کرد، سطح پایین تکامل اجتماعی در کردستان، ضرورت پیوند مبارزات خلق کرد برای تحقق مملکت خودمختار در کردستان و دموکراسی در ایران که بگمان ما در گرو پیروزی انقلاب سوسیالیستی است را با مبارزات زحمتکشان در سراسر ایران مدچندان میکند. چنین پیوندی در صحنه‌ی مبارزاتی نه صرفاً بمعنای شرکت مبارزان غیر کرد و حتی سازمانهای سراسری در جنبش خلق کرد و یا

جنگ اخیر سنج و سقر، مریوان - بانه رشد چشمگیر کومهله است. کومهله با اتخاذ تاکتیک جنگ جبهه‌ای و رو در رو در سنج و سپس مصادره‌ی بموقع سلاح در طول جنگ توانست حیثیت و اعتبار زیادی برای خود در ایران و علی‌الخصوص در کردستان کسب نماید. بطوریکه تعداد پیشمرگان کومهله - شدیداً روبفزونی نهاد و این سازمان با غنیمتهای جنگی بدست آمده به نیروی نظامی مهم و رقیب سرسختی برای حزب دموکرات تبدیل شد. با انشعاب حزب دموکرات و شکسته شدن اسطوره‌ی حزبی، و تمرکز فعالیت‌های سیاسی کومهله در مهاباد - جایگاه سنتی حزب دموکرات - کومهله حتی نتوانست در مهاباد نیز نفوذی قابل توجه بدست آورد. حزب دموکرات نمیتوانست نسبت به گسترش کومهله آنهم در چنین ابعادی بی تفاوت بماند و این امر انعکاس خود را در برخورد سیاسی و برخورد‌های نظامی - علی‌الخصوص در اطراف سردشت - پیدا نمود. برخوردهایی که میتوانست در شرایط فعلی

حادثه آفرین باشد. چنین برخوردهایی (واقعه‌ی نالین) بر سر مسائلی چون دفاع حزب دموکرات از فئودالها و کومهله از دهقانان آغاز شد و بشدت روابط بین این دو سازمان را کدر نموده و احتمال همکاری سازمانی آنان را در آینده‌ی نزدیک بسیار ضعیف نموده است. اما خوشبختانه دامنه‌ی این حوادث گسترش نیافت و آرزوی ارتجاع ایران - ایجاد یک جنگ خانگی در کردستان به یاس تبدیل گردید.

بدین ترتیب گسترش کومهله و اعتبار سیاسی و نظامی آن بمثابه‌ی عامل مهم در تغییر و تحولات آینده مانعی در مقابل راست رویهای حزب دموکرات نقش بازی خواهد نمود و حزب را ناچار خواهد کرد که در انتخاب تاکتیکهای سیاسی ملاحظات بیش از ملاحظات صرف حزبی معمول دارد و احتمالاً نقش فعالتری در جنگهای آینده بگیرد.

اما تحول مهم دیگر انحلال هیأت نمایندگی خلق کرد و تضعیف نقش فدائیان و شیخ عزالدین حسینی در رویدادهای سیاسی کردستان است. بدنبال جنگ سنج و غالب شدن "راه حل نظامی" در میان هیأت حاکمه، و از بین رفتن امکان مذاکرات صلح، هیأت نمایندگی خلق کرد که اساساً بمنظور هماهنگ نمودن نیروهای مختلف جنبش کردستان در مذاکرات با "هیأت حسن نیت" تشکیل شده بود بدلیل از دست دادن علت وجودیش مضمحل گردید و امروزه عملاً چنین هیئتی دیگر وجود خارجی ندارد.

فدائیان خلق (اکثریت) در کردستان دیگر اساساً نیروی سیاسی و نظامی مهمی بشمار نمیروند، مواضع راست روانه‌ی آنان و مماشاتشان با جناح "فدائیمریالیستی" هیأت حاکمه برای مردمی که این جناح را با موشکهای فانتومش میشناسند بقدری روشن است که امکان هر گونه فعالیت وسیع را از آنان سلب نموده است. فدائیان میتوانند تا میخواهند به گذشته‌ی پرشکوهشان در جنبش ایران افتخار نمایند اما با چنین مواضعی هیچ آینده‌ای برای آنان در جنبش خلق کرد متصور نیست.

با بحرانی تر شدن جنگ بعد از حوادث اخیر سنج - سقر و مریوان - بانه، نقش مستقل شیخ عزالدین در جنبش خلق

مدارانه و بدور از جایگزین کردن تمایزات سازمانی بجای تمایزات ایدئولوژیکی.

دانشجویان انقلابی و مترقی باید بدانند که آسمان آموزش مارکسیسم و مبارزه ایدئولوژیکی از مجاری بوروکراتیک عرفاً سازمانی بثمر نمیرسد. سازمان دادن نیروها هر چند مبهم است اما بتپرستی سازمانی چیزی جز تداوم دکماتیسیم و انحراف به بار نخواهد آورد.

★

★

★

رفقای دانشجویان آموزش آموزه‌ها!

در آستانه‌ی سال تحصیلی جدید شما رفقا نیز وظایف مشخصی را در مقابل خود دارید. با در نظر گرفتن رهنمودهای سازمان، فعالیت خود را بویژه با شرکت در سازماندهی مبارزات علیه جو آختناق گسترده‌تر کنید. دانشجویان هوادار! علاوه بر مبارزه برای باز گشایی دانشگاهها به فعالیت خود در سطوح مختلف از جنبه بر پا کردن بساط در مناطق جنوبی شهر، براه انداختن بحث در معابر عمومی، و کار در کارخانه‌ها بمنظور پیوند عمیق تر با کارگران و زحمتکشان بیفزائید. دانش آموزان هوادار سازمان نیز با تلفیق کار علنی و مخفی باید از یکسو به تبلیغ لزوم اتحاد عمل در مدارس بین نیروهای انقلابی و فراهم آوردن زمینه کار مشترک با نیروهایی که علیه حاکمیت موضع گرفته‌اند بپردازید و از سوی دیگر با تبلیغ مواضع سازمانی از راه پخش علنی - مخفی رهایی و ۱۱ اردیبهشت و اعلامیه‌ها و فروش کتابهای سازمان در مدارس و منطقه محل سکونت و همچنین تلاش در راه انتشار نشریه‌ی ویژه‌ی مدرسه با همکاری نیروهای سیاسی دیگر و یا انتشار نشریه‌ی محلی بویژه در مناطق جنوبی شهر و گسترش و ایجاد هسته‌های هوادار سازمان دست زنند.

رفقا با ابتکار عمل در زمینه‌های یاد شده و گسترش تشکیلاتی خود فعالانه در مبارزات دموکراتیک و اعتصابی جنبش سوسیالیستی شرکت کنیم.

★ برافراشته تریا دپرچم سرخ مبارزات دانشجویی، دانش آموزی ★

★ پیش سوی پیوند دادن جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی ★

★ برگ بر امپریالیسم و سرمایه داری ★

سازمان وحدت کمونیستی

رفقای هوادار، هموطنان مبارز!

بدلیل تصمیم چاپ ریز کمکهای مالی در نشریه رهاشی، که از شماره بعد آغاز خواهد شد، از تمام هواداران سازمان می‌خواهیم که بهمراه کمک مالی، یک عدد سه رقمی و حرف اول اسم کمک کننده را نیز دریافت کرده و به مسئولین سازمان برسانند. مجموع رقم کمک شده به ریال و عدد کد به ترتیب حروف الفباء در شماره‌های آینده رهاشی بچاپ خواهد رسید.

حتی شرکت مبارزان کرد در جنبش عمومی ایران بلکه پیوندی ارگانیک است که میتواند جنبش اجتماعی را جانشین جنبشهای ملی و پراکنده‌ی طبقاتی کند. جنبشی که بتواند نهایتاً مسأله‌ی تصرف قدرت سیاسی را بفتح زحمتکشان جامعه حل نماید. بنظر میرسد از بسیاری جهات شرایط ایجاد چنین جنبش همه جانبه‌ای در سراسر ایران در حال گسترش است. ضعف حاکمیت، رشد روزافزون ناراضیاتی عمومی، روشن شدن واقعیت جمهوری اسلامی برای بسیاری از توده‌ها، و وجود حرکات نسبتاً وسیع اعتراضی در سطح جامعه، امکان تسریع حرکت در تحقق بخشیدن بیک جنبش وسیع اجتماعی - سیاسی را روز بروز بیشتر میکند. تنها سازماندهی چنین جنبشی است که میتواند بعنوان کوششی در راه ایجاد یک بدیل سیاسی در جامعه تلقی گردد. بر واضح است که اساس چنین حرکت اجتماعی و تضمین موفقیت آن در مرحله‌ی اول در گروه‌های همکاری و هماهنگی کلیه‌ی جریان‌های سیاسی است که به یک تحول انقلابی در ایران باور دارند. تنها تضمین دفاع واقعی و تقویت جنبش عادلانه‌ی خلق کرد در گرو همکاری و هماهنگی جریان‌های سیاسی چپ ایران در سراسر ایران نهفته است. این همکاری میتواند از هم اکنون و در زمانی که ارتجاع تدارک حمله‌ی جدیدی به کردستان قهرمان را میبیند، حول مسأله‌ی دفاع از حق تعیین سرنوشت خلقها آغاز گردد و در نهایت تبدیل به همکاری و هماهنگی حول دیگر مسائل حیاتی انقلاب شود.

پیام به ...

اعتراضات جمعی، به اعتماد بکشان مدارس، تحصن، تماس با استادان و معلمان مترقی در جهت همسو کردن مبارزات صنفی - دموکراتیک آنها با خود و تبلیغ هدف خائنانه‌ی رژیم در عدم بازگشایی مراکز آموزش عالی و حرفه‌ای برای اقشار زحمتکشان و کارگران.

۲- سازماندهی مبارزات علیه تفتیش عقاید در مدارس و کسب آزادی فعالیت سیاسی از راه همکاری عملی با هواداران

نیروهای مترقی و انقلابی، تلاش در راه ایجاد شوراهای واقعی و بدست گرفتن اداره‌ی امور مدارس از سوی شوراهای - "مدارس باید توسط شوراها اداره گردد." - افشای ماهیت رژیم جمهوری اسلامی در بین سایر دانش آموزان.

۳- مبارزه‌ی بی‌گیر و فزاینده در جهت دفاع و شرکت در جنبشهای انقلابی خلق.

۴- شرکت هر چه گسترده‌تر در مبارزه‌ی ضد استثماری کارگران و زحمتکشان.

۵- رزم گسترده علیه دیکتاتوری و مبارزه برای آزادی فعال - لیت احزاب، سازمانهای انقلابی و مترقی، و مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک.

۶- طرد و منزوی کردن نیروهای ضد خلقی و سازشکار.

۷- دامن زدن و پیش بردن انقلابی مبارزه‌ی ایدئولوژیک بر مبنای درک ضرورت شناختن نوین جامعه و حال و حال سوسیالیستی وحدت در جنبش سوسیالیستی و ایجاد دانشگاههای مبارزه‌ی ایدئولوژیکی به دور از هر نوع انحصارطلبی گسروه

اقلیت‌های مذهبی...

را وادار کردند که بدامان رژیم پهلوی پدر و پسر بیفتند و با در دام نیروهای امپریالیستی و صهیونیستی گرفتار شوند. جهود کشی و بابی کشی عاملی بود در گرایش بخشهایی از این اقلیتها بسوی نیروهای استعماری و رژیم پهلوی، و بنابراین ریاکارانه است توجه تبعیض نسبت به آنها و تحت فشار گذاردن آنها باین علت.

ما در شماره های گذشته رهائی سندی را چاپ کردیم که نشان میداد گرویدن به اسلام از نظر حاکمیت اسلامی به چه معنایی است. در این سند کسانی که پیرو دینی بجز ادیان رسمی بودند موظف بودند که اسلام را بپذیرند (و نه سایر ادیان رسمی را). در این شماره سند دیگری چاپ میشود که نشان میدهد حکومت اسلامی با چه وقاحتی صرف اعتقاد بیک مذهب را جرم شناخته و "مجرم" را به اخراج از وزارت آموزش و پرورش محکوم کرده است. آقای رجائی که سند را امضاء کرده (و امضاء چنین نامه‌های عفتی موجب ارتقاء ایشان به نخست وزیر شده است) میگوید "مسئولیت اداره‌ی عائله" در جمهوری اسلامی معنایی ندارد. زن و بچه‌ی شما هم مجرمند چون شما مجرم هستید. و بالاخره برای آنکه ما تبعیضی قائل نشده (!) و نشان دهیم که سردمداران از صدر تا ذیل از یک قماشند، سند دیگری را از آقای بنی صدر چاپ میکنیم که وقاحتش کمتر از آن دیگری نیست.

اوقاف نه تنها از دادن مالیات معاف است بلکه گویی ثروت کمی در اختیار دارد. آقای بنی صدر از جیب بنده و شما یک قلم سی و شش میلیون تومان به آخوندها میبخشد. رشوه دادن بد است، از کیسه‌ی دیگران بخشیدن وقاحت آمیز است. اما ما قول میدهم که بر خلاف آقای رجائی که مطابق سند فوق حقوق قبلاً پرداخت شده‌ی بهائیان را میخواهد پس بگیرد، و غم "عائله" ایشان را هم ندارد، در جمهوری آینده‌ی سوسیالیستی، این رشوه‌های گذشته را نادیده بگیریم و قطعاً برای عائله‌ی آقای رجائی و آقای بنی صدر هم مقرری مناسبی تعیین کنیم. ● آخر گناه فرزندان پدران رشوه‌ستان و رشوه‌گر چیست ؟

چرا شیخ علیخان...

است (تصورش را بکنید که اگر "جهاد سازندگی" بودجه ۲۰ میلیارد دلاری داشت ! در همین دنیا حوری و غلمان را نصیب موه منین میکرد !) و از جانب دیگر حل مسئله هم توسط رقیب بنفعش نیست و موجب میشود که آرزوهای دوردست، همچنان غیر قابل حصول باقی بمانند. تنها راه اینست که ضمن آنکه نشان میدهد که قضیه حل شدنی است، تاکید میکند که فقط توسط من حل شدنی است. شروط امام بجای خود، ما شروط دیگری هم داریم. و این بازی خطرناکی است.

امام امت شروط را معین کرده است و نه بنی‌صدر. کسی نمیتواند به امام خرده بگیرد و او را سازشکار بنامد. اگر مسئله حق شیخ علیخان مطرح نبود، فردا همه جاجش میگرفتند و کدام فرقه و جماعت و منجمله "دانشجویان پیرو خط امام" جرات

مخالفت داشتند (البته پیروان نوین خط امام - حزب توده و فدائیان (اکثریت) باز میدیدند که از خرده بورژوازی پشت پا خورده‌اند ! و قطعاً پیروان نوین شعار پیروان کهن را ادامه میدادند !) قضا یا به خوبی و خوشی خاتمه پیدا کرده بود. مبارزه ضد امپریالیستی پاکشا میشد و چه چیزهای بهائیه را از دارائی‌های ضبط شده ایران و ثروت شاه مخلوع راه به خانه می‌آورد.

واقعیت این است که سناریو جذاب است. بسیار هم جذاب است و عملی هم خواهد شد. هم اکنون سفرای خارجی مستقیماً با آقای رفسنجانی تماس میگیرند. این بار برای همه مسلم خواهد شد که "شروط" حزب جمهوری اسلامی، پس از هاپیوی فراوان، پس از عوامفریبی‌های ملاوار، چیزی بیش از شروط یک "مجلسل" نخواهد بود. سهم او هم خواهد رسید. جمهوری اسلامی در مورد هیچ چیزی که قانون نداشته باشد در مورد آداب نکاحی قانون نیست. هر کس سهمی خواهد داشت و منجمله چپ ایران که بنظر حضرات میخواهد خارج از دایره مجاز زنای محصنه کند. ●

چند پاسخ...

ایران، پس از انجام پیروزمند انقلاب سوسیالیستی و به دست گرفتن قدرت توسط پرولتاریا (دوران گذار سوسیالیستی) که در اتحاد باهمی زحمتکشان و توده‌های تحت استثمار صورت میگیرد، دولت انقلابی برنامه دگرگونی مناسبات تولیدی - اجتماعی و اساساً همه‌ی روابط فرهنگی، ایدئولوژی - بیکی، سیاسی و... را در دستور کار قرار خواهد داد و در این راه تحقق این برنامه‌ها کوشش خواهد کرد. لیکن و در عین حال از آنجا که تحقق هدف‌هایی فقط در مقیاسی جهانی امکان پذیر است، از همان ابتدا تلاش خواهد کرد که با کمک انترناسیونالیستی به پرولتاریای سایر کشورها، به انقلاب جهانی و پیروزی آن، که ارتباط مستقیم با سرنوشت پیروزی نهایی انقلاب در جامعه دارد، رسالت خود را به بهترین وجه انجام دهد. در یک کلام ما شیوه‌ی تولید سوسیالیستی را مترادف با شیوه‌ی تولید کمونیستی و مناسبات سوسیالیستی را معادل مناسبات کمونیستی میدانیم. استقرار این مناسبات در یک کشور معین غیر ممکن و غیر علمی است، لیکن حرکت در راه تغییر بنیادی مناسبات سرمایه‌داری در جهت نیل به مناسبات سوسیالیستی را در کنار کمک انترناسیونالیستی به پرولتاریای جهانی، از وظائف اساسی پرولتاریای بقدردت رسیده در یک کشور میدانیم. ●

توضیح

مقالات بی امضاء نشریه‌ی رهائی منعکس کننده‌ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه‌ی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، معیناً میتوانند در پاره‌ای از جزئیات مطابق نظر همه‌ی اعضاء آن نباشد.

چند پاسخ ...

رفیق علی

تذکر شما در مورد ضرورت طرح مسأله‌ی "تفاد خلـــــــــــــــــق و امپریالیسم" بجاست. ما در این مورد در مسلسلـــــــــــــــــه مقالات "مخنی با مجاهدین" و بطور پراکنده در مقـــــــــــــــــالات دیگر بطر خود را نوشته ایم سنتهی همانطور که تذکـــــــــــــــــر داده اید جای یک بررسی مفصل و شروح خالی است. امیدواریم بتوانیم در روشن کردن این مسأله بهم خود کوشا باشیم.

نکته‌ی دوم در ایراد شما باین عبارت از نوشتنـــــــــــــــــه بحثی برامون شوروی انقلاب است. در صفحه‌ی ۲۴ جروهی مذکور آمده است:

"در چنین شرایطی (مثل روسیه قبل از ۱۹۱۷) کســـــــــــــــــه و تالیف اجتماعی انقلاب دموکراتیک به پایهـــــــــــــــــان رسیده (....) و بورژوازی نیز لیاقت رهبری انقلاب سیاسی جهت کسب قدرت و تحکیم و توسعهـــــــــــــــــی سرمایه داری را ندارد، بلکه کارگر است که ســـــــــــــــــتواند رهبری مبارزه را جهت کسب قدرت سیاسی و دگرگونی اجتماعی بگردد. حمله عمده ی جنـــــــــــــــــس انقلابی از این نظر دموکراتیک است که قدرت حاکمه و مورد حمله ی انقلاب با فتوالتیوم است و پـــــــــــــــــا ائتلافی از فتوالتها با بخشی از سرمایه داری."

ایراد شما باین عبارت و مثلی که در مورد مصداق آن آورده شده این است که:

"انقلابی که در جوامع سرمایه داری (حتی باورثگی جوامعی مانند قوریه ی ۱۹۱۷ روسیه) تحت رهبری طبقه ی کارگر صورت بگیرد و این طبقه را بقدرت برساند این همان انقلاب سوسیالیستی است...."

ایراد و نتیجه گیری شما هر دو درست است و ما پایهـــــــــــــــــد توضیح بیشتری میدادیم و شقوق مختلف "رهبری طبقهـــــــــــــــــی کارگر" را تشریح میکردیم. اساس مطلب اینست که ماهیت انقلاب را محتوای آن مشخص میکند و نه اسم آن. اگر در انقلابی "رهبری طبقه ی کارگر" هم وجود داشته باشد ولی در این جامعه مناسبات سوسیالیستی آغاز به رشد نکنند این انقلاب چیزی بیش از یک انقلاب بورژوا دموکراتیک نخواهد بود و در حقیقت "رهبری طبقه ی کارگر" جهت موری تقلیل یافته و طبقه ی کارگر غرضواری بورژوازی شده است. و اگر بر عکس، پس از چنین انقلابی شروع به ساختمان سوسیالیسم شود، این انقلاب سوسیالیستی است حتی اگر اسم آن دموکراتیک... گذاشته شده باشد. سوسیالیسم بهمانکســـــــــــــــــر یک مناسبات اجتماعی محیی است. و در جامعه ی سرمایه داری انقلاب اجتماعی که مناسبات اجتماعی را عوض نکند بیسک مهمل گویی مفرط است که فقط از عهده ی مائوئیستهای

علنی و غیر علنی بر میآید. اما چنانکه میدانیم در انقلاب سیاسی مسأله ی تغییر مناسبات اجتماعی (تولیدی) مورد نظر نیست بلکه کسب قدرت سیاسی بعنوان زمینه ساز حرکات بعدی مد نظر است. میتوان از نظر تئوریک شرایطی را فرض کرد و اینکه این فرض چقدر در جهان امروز قابل تحقق است بحثی دیگر است. که از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه ی کارگر (در معیت سایر طبقات) تا آغاز انقلاب سوسیالیستی به معنای شروع به ساختمان سوسیالیسم، فاصله ی کوتاه بعلت شرایط خاص اجتماعی وجود داشته باشد. در این صورت بین انقلاب سیاسی اول و انقلاب اجتماعی بعد از آن فاصله افتاده است.

این امر که در اینصورت مطابق کفهی شما طبقه ی کارگر علیه طبقه ی کارگر قیام کرده است شاید بطور صوری بدین برسد ولی واقعیت چنین نیست چون مضمون انقلاب اجتماعی نه قیام بر علیه یک طبقه بلکه دگرگونی مناسبات تولیدی است. در شرایط بلافاصله بعد از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه ی کارگر پس از انقلاب سیاسی مسلم است که طبقه ی کارگر از نظر مناسبات تولیدی طبقه ی مسلط اجتماعی شده است و بنابراین انقلاب اجتماعی علیه این طبقه نخواهد بود. کسب قدرت سیاسی در اینصورت صرفاً یک سکوی پرتاب است که اگر امکان داشته باشد نباید از دست داده شود. بگذریم از این نکته که چنین اگر بسیار بعید است و طبقه ی کارگری که چنان درجه ی رشد و تحرک رسیده باشد که رهبر انقلاب سیاسی شود و نیز جامعه ی که امکان چنین امری را بوجود آورد در آغاز بلافاصله دگرگونی اجتماعی چندان درنگ نخواهد کرد. در یک کلام توضیح این مسأله بیان خود را در دیدار انقلاب مداوم میسازد و نه آنطور که انواع مائوئیستها صراحتاً یا تلویحاً میگویند گذار از مرحله ی دموکراتیک به مرحله ی سوسیالیستی.



رفیق الف!

بما دربارہ ی تفاوت مرحله ی دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی با جمهوری دموکراتیک خلق بحثی از جواب غسود را در جوابیه رفیق علی می یابید. مرحله ی دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی بخشی و جزئی از انقلاب سوسیالیستی است و نه مجزا از آن. در این مرحله نه تنها آغاز به دگرگونی سوسیالیستی میشود بلکه علاوه بر آن مسائل حل شده دموکراتیک، یعنی وظایف بورژوازی ایمن کشورها که بدلائل خاص از حل آنها عاجز مانده بود (مسأله ی ارضی، ملیتها...) نیز حل میشوند. هر چه جامعه ی سرمایه داری

راست تر شد. مع هذا در بکار برده روزمره غالباً مفهومی اول مورد نظر است.

در مورد قسمت دوم سؤال شما که آیا اکنون جنبش رادیکالیزه میشود یا نه؟ باید گفت که منافات با آنکه بسیاری از زمینه های اجتماعی آن فراهم است که مهمترین آن زدوده شدن توهمات انبوهی از مردم از رژیم فعلی است، منتهی بحاطر عملکرد اسفبار جنبش چپ بخشهایی از توده های توهم زدائی شده بطرف توهمی جدید، انتظار عافیت داشتن از لیبرالها و بختیارها و غیره کشیده شده اند و جنبش رادیکالیزه نشده است.



رفیقای ووال کرده است: آیا کوشش در راه ساختمان

سوسیالیسم همان استقرار سوسیالیسم نیست؟ اگر هست دو جمله ای: "ما چنانچه مکرر گفته ایم وقوع یا شروع انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور ممکن میدانیم ولی استقرار کامل روابط سوسیالیستی را بدون وقوع انقلاب جهانی نیست. مسر می شماریم" (رهایی ۴۱ - مقاله ی سروردی به مناسبت ستکر سفخا) و "تصور استقرار جامعه ی بی شبهه در یک کشور بیک انبوهی و خیالی خام بیش نیست. اما کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم و حرکت بسوی جامعه ی بی شبهه در یک کشور تلاشی راستین بوده و با شوری علمی و استوار میسر خواهد شد. جهان در انطباق کامل قرار دارد" (کتاب شورش سوسیالیست های آلتیک استی) متناقض بنظر میرسند.

رفیق عزیز، این دو جمله شامس یکدیگر را میسر می سازند. همانطور که سلاحظه میکنید هر دو جمله استقرار کامل روابط سوسیالیستی در یک کشور را بدون وقوع انقلاب جهانی میسر میسر و "انبوهی و خیالی خام" بیانکارند. فکر شما با "کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم" در یک کشور موافق نیست و این هیچوجه بمعنای استقرار کامل سوسیالیسم نیست. خلط پیدا از سرمایه داری و سوسیالیسم اجتماعی و سایر اقدامات سوسیالیستی بعد از یکسری توطئه های پروولتاریا، همگی مبین کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم در یک کشور است.

از نظر ما پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور بمعنای کسب قدرت سیاسی توسط پروولتاریا (از جنبش های کشورهای عقب افتاده ی سرمایه داری چون ایران که ملاً سوسیالیسم و سروری است و با احوال آسانی کمونیسم نه تنها میسر نمی شود بلکه راه گشای آن نوع سرمایه داریست) و امپریالیسم را بجا حرکت انقلابی در جهت سرنگونی سرمایه داری، حاکمیت پروولتاریا و کوشش در راه سوسیالیسم است. لیکن از آنجا که نحو استقرار سوسیالیسم و ایجاد جامعه ی بی شبهه بعد از مریمای جهانی ممکن است از امور آگاهی نهایی نحو سوسیالیسمی میسر میسر و استقرار ساختار سوسیالیستی فقط در اثر انقلاب همبستگی طبقاتی و کوشش متحد پروولتاریای سراسر جهان امکان پذیر خواهد بود. بعبارت دیگر مثلاً در جامعه ی

عقب مانده تر باشد بار حل مسائل دموکراتیک (ضد فئودالی) بیشتر بدوش انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. فرق عمده ی این جوامع با جوامع پیشرفته ی صنعتی و تفاوت وظائف انقلاب سوسیالیستی این دو نوع جوامع (که هر دو نیز سرمایه داری هستند) در همینجاست. واقف هستیم که امپریالیسم نیز مورد تفاوت بسیار عمده ایست اما ما در دموکراتیک خواندن مساله ی امپریالیسم تردید داریم چون این بدنبال خود وجود سرمایه داران ضد امپریالیست - سرمایه داری ملی - را که منصوصاً در یک "انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی" شرکت میکنند میگرداند این همان "جمهوری دموکراتیک خلق" است که در مقابل این مضمه ی شوریک (!) قرار دارد که با باید فقط در مرحله ی اول اقدامات دموکراتیک کند یعنی مناسبات سرمایه داری را از مناسبات ما قبل سرمایه داری پالایش دهد و به همت "طبقه ی کارگر" یک جامعه ی سرمایه داری خوب و منزه بسازد و پساً بر عکس "طبقه ی سرمایه داران ملی" را در امر ساختمان سوسیالیسم دخیل بداند. خلاصه این توهمات، انتقادات سوسیالیستی و منحلله مرحله ی دموکراتیک آن فقط بدست طبقه ی کارگر و آن بخش از روشنگران و منحلله بخشهایی از خرده بورژوازی - که از سوسیالیسم وحشی ندارند و سوسیالیسم بختی بزرگی از آسان آنرا پذیرا شده اند، انجام میگیرد. یعنی از فردای انقلاب کسی از اردوی انقلابیون مخالف شروع به ساختمان سوسیالیسم نخواهد بود. آنها که انقلاب کرده اند مسائل سوسیالیستی و دموکراتیک را با هم حل میکنند. در مسرورد سؤال دوم شما این مساله هم اکتسابی مورد بحث دروسی سازمان است و در آینده ی نزدیک ما بطریق خود را بطور دقیق منتشر خواهیم کرد.

۲- منشا سورگرها از بحار بونده است. توسعه ی بحارها در هم شورش این بحار را زیاد کرد و هم بحارها را جدیدتر بدست آوردن کالا (برای فروش در خارج) افزایش داد. اما این افزایش کالا بناظر مقررات صنعتی محدود میسر و با این راه دیگری جنجو میسر که شد: تولید مافوقاقتصادی خارج از دایره ی مافوق اسباب خارج از شهرها در سورگرها. ۳- ایران شما به سادست بودن تقسیم بندی بورژوازی بسوی حسب درآمد (بورژوازی بزرگ و...) درست است اما شرق از بورژوازی بزرگ صرفاً آن بخش از بورژوازی که در آب و تاب دارند نیست. منظور بخشی است که موقعیت سرمایه داری او از نظر استراتژیک برتر است. مسلم است که با قدری منطقی اندک سرمایه داری میسر از موضع برتر قرار گرفت، حتی اگر سول حجم سرمایه و موقعیت آن را بسوی نزدیک به هم شورش و مفت بزرگ بهر دوی این خصوصیات بر میگرداند. در حقیقت "سرمایه دار بزرگی" که سرمایه اش در موضع استراتژیک قرار نداشته باشد بمعنای واقع کلمه سرمایه دار نیست بلکه یک پولدار و ثروست است. میان داشته باشیم که سرمایه یک مناسبت است.

۵- رادیکالیزه شدن جنبش بسوی حرکت آن بطرف آراشیستی خواستهای ریشه ای شو. البته "ریشه ای" تر الزاماً بمعنای چپ تر شدن نیست. میتوان بطور رادیکال راست بسازد و

بسم الله الرحمن الرحيم



جمهوری اسلامی ایران

۱۴۴۱۲

تاریخ
پرست

۱۱۵۱/۱/۱۵

سازمان برنامه و بودجه

سورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران در جلسه مورخ ۵۹/۶/۲۵ به
 پشت پادشماره ۴۳۴۳۴۳ مورخ ۵۹/۴/۸ سازمان برنامه و بودجه عمومی
 بودجه که مبلغ ... و ...
 ...
 ...
 ...

رئیس مجلس شورای اسلامی
 رئیس هیئت وزیران
 ...

بازرسی شد
 ۵۶۹۹
 ...

تائید ایشان از "ملی گرایی" نیست، بلکه دفاع از حق
 دموکراتیک آنهاست، همانطور که در جامعه سرمایه داری
 کمونیستها از حق دموکراتیک بورژواهای دموکرات در مقابل
 فاشیستها دفاع میکنند و این بمعنای دفاع از بورژوازی
 نیست، بهمین گونه نیز از حق دموکراتیک اقلیتهای مذهبی
 دفاع میکنند گر چه خود به مذهب اعتقاد ندارند و با آن
 بطور اصولی مبارزه ای دثولوژیک میکنند.
 جمهوری اسلامی، دیکتاتوری ضد خلقی و ضد هر چیز و
 هر کسیکه با فرقه ای سلطه موافق نیست با اقدامات و قوانین
 خود نه تنها ماهیت مذهبی خود، ماهیت مذهب خود و ماهیت
 سردمداران خود را بنمایش میگذارد بلکه نشان میدهد که
 چگونه پیشکوسان آنها با فشارهایی که طی سالهای متمادی
 به اقلیتهای مذهبی وارد ساختند بخشهای بزرگی از آنان
 بقیه در صفحه ۱۴

کیریم که بهائیکری - و البته نه تک تک بهائی ها - بعنوان
 یک فرقه در خدمت رژیم سابق و امپریالیسم بود - که بود.
 این امر چه ربطی به روستا نشینان فقیر بهائی دارد؟ کیریم
 که تعداد زیادی از یهودیان، صهیونیست بودند. این امر
 چه ربطی به تکرار داستانهای مخوف "جهودکشی" قسرو
 وسطی دارد؟ آیا آنزمان "صهیونیسم" وجود داشت و امروز
 که قسمت عمده ی یهودیان این سرزمین کسانی هستند که یا
 نخواسته اند مهاجرت کنند و یا اسرائیل آنها را نپذیرفته
 است، گناه کسی که یهودی بدینیا آمده چیست؟
 از ۳۰۰ هزار ارمنه قریب دو سوم در همین یکسال
 اخیر مهاجرت کرده اند. آیا اینان که از زحمتکش ترین
 و مترقی ترین مردم این سامان بودند عمال اجانب بودند؟
 آیا زرتشتیان هم "لاکتابند" و خونشان مباح است؟
 مساله الیند این نیست. مساله اینست که جمهوری
 اسلامی بر خلاف ادعاهای خود به هیچکس جز سینه چاکان "اسلام
 مکنی" ابقاء نخواهد کرد. آزادی مذهب از طرف ایستادن
 جماعت همواره شماری دروغین بوده است. و ایضا تاریخ
 هزار ساله هزاران بار اثبات کرده است. امروز شیخ
 حسن است. آخوند "اسلامی مکتبی"، "مصلح" "مسلمانان
 راستین" را ندارد. یهودان و مسیحی و زرتشتی بجای خود
 شاید برای بعضی محبت پذیر رسد که ما از چنین مثالی
 سرافرازه متوهمیم. عجیب باشد که کمونیستهای لامذهبی سب از
 حقوق دموکراتیک مذهبی ها و خاصه اقلیتهای مذهبی دفاع
 کنند. اگر چنین باشد بخاطر اینست که منافقانه در تاریخ
 ایران، جبرهایی بعنوان کمونیسم تبلیغ شده اند که فرایندی
 با آن ندارند. شاید بخاطر اینست که تحریفات و ابتدالات
 کمتر مجال داده است که ثابت شود کمونیستها دموکرات ترین
 انسانهای روی زمین اند. ترور و توطئه و ارباب - بنام
 مبارزه ی طبقاتی و بجای مبارزه ی طبقاتی - چهره ی کمونیسم
 را چنان مسخ کرده است که کمتر کسی بیاد میآورد که بهترین
 دوست لنین - ماکسیم گورکی - یک خدا پرست بود!
 کمونیستها مذهب ندارند. آنها بیش از هر کس ماهیت
 مذاهب و جوهر اصلی آنها را میدانند. آنها تمام جنایاتی
 را که در تاریخ بنام مذهب، تحت لوای مذهب و بخاطر
 مذهب انجام گرفته است میشناسند. آنها ارتباط "جنگهای
 مذهبی" و مبارزه ی طبقاتی و جایگزینی آنها را درک میکنند
 ولی در کنار همه ی اینها نیز، این نکته بسیار اساسی را
 هم میدانند که مبارزه ی ایدئولوژیک، تغییر تفکر و جهان
 بینی، اعتلا آگاهی انسان امری است که ظرفیترین و انسانی
 ترین شیوه های مبارزه را میطلبد. اندیشه را با چماق
 نمیتوان تغییر داد. اجبار و ارباب و سائلی هستند که
 مذهبی ها بدان متوسل میشده اند. یا اشد بگو، یا جزیه
 بده و یا بمیر. "کمونیستی" که باین شیوه ها متوسل شود
 یک "کمونیست مذهب" است. و این هیچ فرقی با سایر مذاهب
 نخواهد داشت. از این بیشتر، کمونیستها نه تنها باین
 شیوه ها توسل نمیجویند بلکه از حقوق دموکراتیک انسانهای
 مذهبی که تحت فشار سایر مذاهب قرار گرفته اند دفاع میکنند
 همانطور که دفاع کمونیستها از اقلیتهای ملی بمنزله ی

اقلیتهای مذهبی

شهروندان درجه دوم؟



وزارت آموزش و پرورش
دختریز

بازگشت به حکم شماره

که بموجب آن به ملت بدانشن یکی از مذاهب رسمی و قانونی کشور به خدمت شما در وزارت آموزش و پرورش خاتمه داده شده و پنج صفحه منضات آن (که ده هافتر از هم عقیده های شاکه وضع استخدای مشابه شما دارند بعنوان دفاعیه یک نسخه از آن را که از طریق پلی کیئی تکثیر و ارسال داشته اند) اشعار میدارد .

وزارت آموزش و پرورش در قبال جمهوری عدل اسلامی ایران که با اینار و جانفغانی و شهادت هزاران نفر مردان و زنان مسلمان و مؤمن و متدین بدین مین اسلام استقرار یافته بتعبدیه اجرای احکام قرآن و شریعت محمدی در مدارس میباید بناس خون شهدای اسلام امکان و اجازه نمیدهد مانند دوران طاغوت که سستترین کوشش در راه ترویج فساد و ناباکی و تنصیف و تحریف دین مسیح اسلام بکار میرفت بیروان مسلک بهائیت در واحدهای آموزشی بمانند از این طریق افکار پاک و معصوم دانش آموزان را آلوده و منحرف نمایند و بصرف اینکه شما مسئولیت اداره عائلدای را برعهده دارید مجدداً متشو لیت بسیار خطر و حساس تعلیم و تربیت این عزیزان وطن را بشمار میبارد .

باتوجه باین اصل میم که هر قدر محیط مقدس آموزش و پرورش منزّه تر و بی آلاش تر باشد مدرسه تجلی گاه انوار الهی و معلم مشر رسالت راستین و حقیقی خویش خواهد بود می نردیسند نمیتوان موجبات فراهم آورد تا مانند گذشته انزاد بیثباتی قباله قنای آموزشی کشور را در دست داشته باشند اگر بیاد بیاورید که چگونه هزاران نفر از مردان و زنان موهبری بینر امان و علمای اسلامی چه رنجها برده و در تبعیدگاههای مخوف جد شکنجه ها دیده و چه سباز از جوانان مجاهد وطن ، در برابر زجرها و بیادها با بامردی نموده والله اکثر گویان غزل هولناک در خیم وایران آورده و سرانجام در این راه شربت شهادت نوشیده اند انصاف خواهد داد که نباید ساحت مقدس آموزش و پرورش را بدست افرادی امثال شما که خلاف مصالح عالی اسلام و در جهت اشاعه و ترویج انکار انصواب گام برمیدارید ببالانیم . در خانه یاد آور میشود که استخدام افراد ایرانی در ادارات دولتی در صورتیکه متدین به یکی از ادیان رسمی اسلام - یهود - مسیح - زردشت نباشند منع قانونی دارد بنابراین بایان دادن به خدمت شما مستند بحد قانون موجود و متضمن حداقل مجازات است . مسلماً "ا شد مجازات متوجه متصدیان استخدام شماست که قریباً " در دادگاههای انقلاب اسلامی تحت بیکرد قانونی قرار خواهد گرفت حقیق ایام گذشته شما که غیر قانونی پرداخت شده مورد بررسی است و در آینده نزدیک تقصیر آن اعلام میگردد .

محمد علی رجائی

سرپرست وزارت آموزش و پرورش و رئیس هیئت مدیره جمهوری اسلامی ایران

خبری تحت عنوان "جاسوس اعدام شدند" روز سه شنبه ۱۷ شهریور ماه صفحات روزنامه های جمهوری اسلامی را مزین کرد . برای خواننده ای که هیچ چیز در مورد این افراد نمیدانسته تعدادی اسم پشت سرهم ردیف شده بخودی خود نمی توانست کوچکترین مدرکی باشد . حداکثر این بود که فهمیده شود سردمداران جمهوری اسلامی عده ای را کشته اند ولی شرم دارند که جرم آنها را تشریح کنند . معلوم نبود این "جاسوسان" کی دستگیر شده اند ، آنها مشان چه بسوده ، برای کی جاسوسی میکردند ، کی محاکمه شده اند ، سند جرم آنها چه بوده و کذا . این مسائل بهیچ کس مربوط نیست . تنها درج خبر آن برای فرو نشاندن عطش کسانیکه تنها به خون سیراب میشوند کافی است . ای مردم بدانید که ما احکامان بر جان و مال و ناموس خلق الله - هفت نفر دیگر را بدرک اسفل فرستادیم و بزودی به سراغ شما نیز خواهیم آمد .

بعداً اما مشخص شد که "جرم" این عده این بوده است که بهائی بوده اند ! این "خبر" را روزنامه "کیهان" در "داد تا نگویید که در جمهوری اسلامی مردم بیجهت کشته میشوند !

آقای رجائی ، نخست وزیر با فضل و تدبیر برای بهائی ها خط و نشان کشید که یاد تاریکترین دوره های ناصری - الدین شاه و "بابی کشی" های جنون آمیز آزمان را زنده کرد و بیاد آورد که از اولین حرکات مومنین مسلمان پس از پیروزی انقلاب آتش زدن و غارت دهکده "سعدی" شیراز بود که "بابی نشین" بود . و چه جرمی بالاتر از این .

اما گمان نداریم که کسی باور کند که بابی کشی مومنین ارتباطی با مبارزه "فدا میریالیستی" آنان دارد .

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان ؛ انقلابی دگر باید